

# ایران

سال نخست شماره ۹



اشرف دهقانی در مهاجد

## این هفته :

• سخنرانی اشرف دهقانی

• گفتگو با عبدالدین حسینی

کاوه

• عکس‌هایی از کردستان

سپروس علی‌نژاد

• دست‌های رو شده و

مشت‌های گره‌کرده

یوسف قریب

• آقای رئیس‌جمهور آیا شما هم؟

بزرگ پورجعفر

• و این شیخ علی‌خان‌ها

رهرو شرازی

• و سرانجام این ترفند آخرین

• شعرهای تازه‌ی

۱. خون‌ی - م. آزر

• رمان و بینش سیاسی

• بوشت و چین

• و ...

دی ی‌تال کننده نشریه : نینا پویان

مجله هنگی

ایران

سال نخست شماره ۹  
۱۵ اسفند ۱۳۵۸

مدیر مسئول : منصور کوشان  
زسر نظر شورای نویسندگان

نوشته‌ها ، بازگو کننده‌ی عقاید نویسندگان آن است  
مطالب رسیده ، مسترد نمی‌شود.

ایران تیول هیچ سازمان ، گروه و حزبی نیست و  
مجله‌ای مستقل است .

تلفن : ۶۶۴۵۴۸

تهران ، صندوق پستی ۱۴۴۸ - ۱۱

مجله‌ی ایران در شماره‌های شانزدهم تا بیست و یکم نماینده‌ی فعال می‌پذیرد.

صفحه آرای : فروزه شاه بنده ، سوسن ابراهیمی

دبیر عکس : بهرام جلالی

امور لیتوگرافی : حمید رضا تهرانی

امور نشرستان‌ها و پخش : تلفن ۶۶۲۲۳۵

آگهی : ایران

شماره‌های گذشته‌ی مجله‌ی ایران را می‌توانید از

کتاب فروشی‌های مروارید ، خوارزمی ، پیام ، زمان ،

آگاه و طهوری خریداری کنید .

## هوای تازه ...

به هنگام بستن آخرین صفحات مجله - هوای تازه‌ای در فضای سیاسی کشور دمید. و آزادی بار دیگر گوشه‌چشمی نمایاند. آقای رئیس‌جمهوری با چندتن از نمایندگان سازمان چریکهای فدائیی خلق در یک بحث چندساعته بی‌سانسور تلویزیونی، درباره‌ی مسائل مختلف؛ بویژه فاجعه‌ی هولناک ترور چهارتن از رهبران خلق ترکمن به گفتگو نشستند. این مهم نیست، که کدام جانب توانست، از پس جانب‌دیگر برآید، مهمتر این است که چنین امکانی پیدایی یافته است. مهم این است که مسئولان مملکتی دریافته‌اند، می‌توان سخن مخالفان را شنید و حتی المقدور از برخورد‌های قهرآمیز جلوگیری کرد.

یک شب پس از این بحث طولانی، تلویزیون چهره دیگری از خود نشان داد. چهره‌ای که تاکنون از او ندیده بودیم. خبر اجتماع دانشجویان پیشگام در دانشگاه‌ها را با تصویر پخش کرد و نظر چندتنی را نیز در کنار آن. سخن پرصلابت آن زن که بخاطر نفرت از گشتار رهبران خلق ترکمن در اجتماع دانشجویان پیشگام شرکت کرده، هنوز در گوش‌ها زنگ می‌زند. و این همه بشارت‌دهنده در پیچه‌هایی است که گشوده شده است تا مردمان بتوانند از آن دریچه‌ها فرشته آزادی را به تماشا بنشینند. ما این روش تازه را به‌فالش نیک می‌گیریم و امید آن داریم که رئیس‌جمهوری و دیگر قدرتمداران، از این پس تحمل بیشتری از خود، در برخورد با اندیشه‌ها نشان دهند، و به سهم خود، در این مختصر، از بانیان روش تازه تمجید می‌کنیم.

## در حاشیه ♦♦♦

گفته بودیم که انتشار یک مجله در شرایطی که از همه سوتنارهای گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم پیروزی و تسلط اختناق را هدف گیری کرده اند، کاری است اگر نه مهم که طاقت فرسا. این هفته نهمین شماره ایران با چند هفته تأخیر بدست شما می رسد با دلایلی که برخی گفتنی است و باره ای نیز ناگفتنی. هر چند هراس از شمشیر داهوگلس در قالب انواع واقسام گروه های فشار سازمان یافته، بنا گذریر نوعی خودساختاری سیاسی - عقیدتی را بر ما تحمیل کرده است، اما تاریخ بارها نشان داده است که آنکه می خواهد مردم ندانند جز خود فریبی، دستاوردی نخواهد داشت چرا که شعور آنگاه مردم، سرانجام آنچه را که باید بداند خواهد دانست. و از همین روست آنچه ناگفتنی است آشکار تر است از آنچه می توان گفت. که گفتن نیز آدمی است. و هنگامی که استقلال و نوابستگی یک نثر به هدف اصلی شورای نویسندگان باشد بازینه سرسام آور چاپ و کاغذ، تپه امکانات مالی، مساله ای است که گاه ناخودنومیدی فضا را تنگ می کند. روزنامه نگاری حرفه ای، اگر بخواهد به ابدال و یا تسلیم به قدرتهای حاکم ندهد کارکردی جز زتاب صافی و صادق حرکت های اصیل جامعه نداشته باشد، در شرایطی که بسیاری از زمینه های سیاسی و اجتماعی نابودی دموکراسی - که حیات مطبوعات سالم بدان وابسته است - را می خواهد جز خوانندگان خود بناهی ندارد. از این رو نه تنها با مشکلات سیاسی که با موانع مالی نیز روبرو است اما تمهیدها به نوشتن و در راستای انقلاب حرکت کردن نیز هست و صدایمان با تمام کاستی هایی که داشته است پژواک خویش را یافته است و این ادامه کار را ابرام می کند. ایران درآمده امید آنکه نه تنها این چهارشنبه که هر چهارشنبه با هم دیدار کنیم.

### فهرست

۲	در حاشیه
۴	خیر...
۶	دست های رو شده، مشت های گره کرده
۸	و سرانجام این ترنم آخرین
۱۰	آقای رئیس جمهور! آیا شما هم...؟
۱۱	گفتگو با شیخ عزالدین حسینی
۱۲	زندگی، مبارزه و مرگ
۱۸	دوران مرده
۱۹	دو شعر
۲۱	مجت
۲۲	رمان و ینش سیاسی
۲۵	پرشت و چین
۲۸	گزارشی از ترکیه
۳۳	کانادا، متحد آمریکا
۳۴	و این شیخ علیخان ها...
۳۶	سخنرانی اشرفی دهقانی در مهاباد
۳۶	نامه



## فاجعه ترور فرزندان خلق ترکمن

خبری که منتشر شده گروهی است یسرو مشی مسلحانه که به سازشکاری رهبران ترکمن صحرا ایراد دارد. سازمانهای سیاسی آن گروه را جعلی اعلام می‌کند و ساخته و پرداخته حکومتیان. روزنامه کیهان سعی می‌کند بانوشن مطلبی تحت عنوان پانداختن روز گروه مجبور را به اشرف دهقانی نسبت دهد و در این امر از مصاحبه‌اش که چند ماه پیش منتشر شد به طرز ناشایسته‌ای استفاده می‌کند، اما بی‌فایده است. چریکهای فدائی تکذیب می‌کنند. رئیس جمهوری هم در آئین نماز جمعه ترور رهبران ترکمن راه همین گروه فدائیان ترکمن نسبت می‌دهد.

با اینهمه کار بالا می‌گیرد. تظاهرات اغلب شهرهای ایران حکایتگر آن است که مردم چین زورهای را از جانب هر کس که باشد، محکوم می‌کنند. در تهران تظاهرات همه روزه می‌شود. دولت پریشان، ناگزیر جلوی آن را می‌گیرد و از راه یو تلویزیون اعلام می‌کند که تظاهرات روز پنجشنبه (۱۹ اسفند) ممنوع است. (این تظاهرات قرار بود به دعوت شورای همبستگی خلقها انجام شود.) وزارت کشور بجای آنکه مخالفت خود را با تظاهرات به شورای همبستگی خلقها اعلام کند، طرنامه‌هایی به شهر بانی و کمیته‌ها، تظاهرات روز پنجشنبه را ممنوع اعلام می‌کند. اما علیرغم این دستورات، جوانان در گوشه و کنار جمع می‌شوند و راه می‌افتند.

روز بعد از آن سازمان چریکهای فدایی خلق دعوت به میتینگ کرده بود. اما وزارت کشور اعلامیه‌ای منتشر کرد و طی آن اعلام داشت که برای روز جمعه به هیچ گروه یا سازمانی اجازه تظاهرات داده نشده است. مفسح بود زیرا هیچگاه مردم ایران برای اینگونه موارد از دوتنهای وقت اجازه نگرفته‌اند. شما ما را به کتله بندیید یا نه؟! با شما اجازه بگیریم که راه پیمانی بگیریم یا نه؟! با برای جلوگیری از هرگونه برخورد تزه، میتینگ را لغو کرد. میباید بهانه دیگری بدست حکومتیان داده شود. اما قصیه به همینجا ختم نشد: تظاهرات مردم تبریز برای محکوم کردن ترور رهبران خلق ترکمن به خشونت گرایید و بسیاری را زخمی کرد. می‌گویند حتی حال چند نفر وخیم است. در اراک همین واقعه تکرار شد. در گیلان تظاهرات به آرامی برگزار شد. در کردستان پیش از هرچای دیگر مردم تکرار شدند و در راه پیمانی‌های خود اصلاح



جامعه می‌برند. از روز سه‌شنبه تظاهرات از همه دانشگاههای واقع در تهران شروع می‌شود. دانشجویان پیشگام این تظاهرات راهبری می‌کنند. بزودی جمعیت تظاهرکننده به اندازه‌ای می‌شود که حکومت و رئیس جمهوری را به وحشت می‌اندازد. تا این زمان سپاه پاسداران و خلخال و دیگر حکومتیان چنین وانمود می‌کنند که پاسدارانی که زندانیان ترکمن را به تهران آورده‌اند، پس از مراجعت به گنبد همه در گنبد شهید شده‌اند! اما دروغ چندان ناشایسته ساخته شده است که مومن‌ترین افراد به دستگاه هم نمی‌توانند باورش کنند. دستپا رو و اوضاع بدتر می‌شود. حکومت پریشان تر می‌شود و ناگهان خبری در روزنامه‌ها درج می‌شود که بر اساس آن «فدائیان ترکمن» مسئولیت ترور چهار رهبر ترکمن را به عهده می‌گیرند. این نام تازه‌ای است و کسی آن را نمی‌شناسد و باور نمی‌کند. طبق

در نخستین هفته سالگرد انقلاب. دردناکترین و فجع‌ترین حادثه یکسال اخیر روی داد: ترور چهار فرزند وفادار خلق ترکمن. رهبران کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن صحرا.

اینها شامگاه ۱۸ بهمن پاسداران در گنبد دستگیر کردند، به هنگامی که از یک جلسه با دولتیان درباره طرح اصلاحات ارضی به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند. قرار بود روز بعد ۱۹ بهمن مردم ترکمن صحرا در یک راه پیمانی سالگرد رستاخیز میاهکل را برپا دارند. دستگیری آنها در آن موقعیت حساس، البته نشانه آن بود که توطئه‌ای در کار است تا ترکمن صحرا بار دیگر به خون کشیده شود. خیر دستگیری را روزنامه‌های حکومت، مثلاً جمهوری اسلامی، بسیار ساده انتشار دادند: توماج یکی از رهبران فدائیان همراه سه شخص دیگر دستگیر و به تهران اعزام شدند اما ۱۵ روز بعد در روز شنبه چهارم اسفند روزنامه اطلاعات چنین نوشت: «چهار عضو ستاد خلق ترکمن به ضرب گلوله کشته شدند».

اجساد آنان در ۱۳ کیلومتری غرب بجنورد کشف می‌شود. رهگذری جنازه‌های سوخته‌شده را زیر پلی می‌بیند و خبر فاجعه درهه ایران می‌چند. موج اعتراض بالا می‌گیرد. مردم ایران به تازده می‌شوند. آیا در زمان انقلاب هم باید فرزندان خلق بدینسان مرموز کشته شوند؟ مردم بویژه مردم مازندران باخود می‌گویند چهار نفر از بهترین فرزندان ایران را کشتند و در دل خودخوا می‌گیرند. بسیاری از سازمانهای سیاسی دولت و سپاه پاسداران را عامل اصلی ترورها می‌دانند. مردم باخود زمزمه می‌کنند معلوم است چه کسانی آنها را کشته‌اند. اعلامیه‌ها پشت سر هم صادر می‌شود. سازمان چریکهای فدائی خلق ترور ناجوانمردانه اعضای خود و رهبران ترکمن را محکوم می‌کند، سازمان مجاهدین خلق ایران.... سازمان یککار، چریکهای فدایی و.... همه ترور را بشدت محکوم می‌کنند. این ترور دهشتناک با ترور ۹ تن از فدائیان و مجاهدین بدست جلادان ساواک در تپه‌های اوین مقابله می‌شود. این قیاس از ذهن همه ایرانیان ظهور می‌کند و وحشت همه را فرا می‌گیرد.

در روزهای اول هفته پیش که خبر فاجعه به گوش می‌رسد، در تهران تظاهرات پراکنده‌ای صورت می‌گیرد. اما هنوز سازمانها ساکت نشسته‌اند و تنها نسبت به فشاری می‌زنند و فاجعه را به عمق





## سلامتی آیت الله خمینی

سرانجام آیت الله خمینی، که بیماری و بستری شدنشان در بیمارستان قلب مهدی رضایی، موجی از تشویش و نگرانی در میان هیأت حاکمه و بویژه توده مردم بوجود آورده بود، پس از یک ماه اقامت در بیمارستان سلامت همیشه پایدارشان را بازیافتند. انتشار خبر سلامتی دوباره آیت الله خمینی موج تازه‌ای از شادمانی و امید در دل‌های مردم بوجود آورد. کسانی که رهبر مذهبی خود را تنها پایگاه دست یافتن به آرمان‌ها و آرزوهای ناکام‌مانده‌شان مردانند، از بازیافتن سلامتی آیت الله خمینی بسیار شادمان شده و پیوسته به امید سلامتی آیت الله خمینی تا پروزی نهایی انقلاب هستند.

سازمان با راهبیمایی‌ها، سخنرانی‌ها، پختن تراکتها و اعلامیه‌ها، بیش از هر سازمانی کوشیده است تا شرایط انتخابات را تعدیل کند و در عین حال مردم را بی‌اگاهاند که چگونه شرایطی برای انتخابات دموکراتیک است و اصولاً مردم باید چه شرایطی را بپذیرند. ضمناً این سازمان در تمام طول مبارزه انتخاباتی خود، همواره به دولت هنداراده است که این آخرین فرصت است که می‌تواند وجهه مردمی به خود بگذرد.

سازمان مجاهدین خلق ایران در این مبارزه البته صدمات بسیاری را متحمل شد. فقط در قلمشهر (شاهی) صدها نفر از هواداران سازمان زخمی شدند و خیل زخمیها در شهرهای مختلف از هزارتن گذشت. در عوض، ایام سازمان مجاهدین خود را به مثابه قویترین سازمان اپوزیسیون و تنبیه بدیل حکومت معرفی کرد. این دستاورد کمی برای سازمان نبود.

بقیه در صفحه ۳۱

اینگونه اعمال را محکوم کردند. همه‌جای ایران چنین وضعی داشت. تاکنون که پیش از یک هفته از فاش شدن ترور گذشته است، ایران آرام نگرفته است. شب پیش از نوشته شدن این خبر، اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در یک مصاحبه طولانی تلویزیونی با رئیس جمهور و مقامات دولتی بر سر همین موضوع به گفتگو نشستند.

## انتخابات و اعتراض‌ها

انتخابات برای استقرار جمهوری اسلامی، بیشترین سروصداها و اعتراض‌ها را در بین چند انتخاباتی که پس از انقلاب انجام گرفته، برانگیخته است. نخست نام مجلس شورای ملی را تلویحاً تغییر دادند، اما بعد که مردم ایران این تغییر نام را جدی نگرفتند، حرف خود را پس گرفتند و مجلس همان مجلس شورای ملی ماند. اما درباره خود انتخابات بطوریکه اوضاع سازمان نوشتن خبر - نشان می‌دهد، باید گفت با همه اعتراضات، به دلخواه هیأت حاکمه و شورای انقلاب انجام می‌پذیرد.

در انتخابات مجلس شورای ملی، نخست انتخابات را بنطقه‌ای اعلام کردند. اما این عمل چنان و آکنشی برانگیخت که دولت در برابر آن تاب نیاورد و ناگزیر حرف خود را پس گرفت، ولی در مورد شرط دیگر انتخابات که دو مرحله‌ای بودن آن است، دولت عقبتش نکرد. و به اعتراض بیشتر سازمانها و گروهها و شخصیت‌های مملکتی، ایداً و قوی نگذاشت. این اعتراض‌ها به اندازه‌ای شدید بود که حکومتیان را واداشت طرح دو مرحله‌ای کردن انتخابات را باز دیگر در شورای انقلاب مطرح کنند، ولی شورای انقلاب نپذیرفت و همچنان بر سر حرف خود ایستاد. اما این بار گروهها ازجا دورفتند و بویژه سازمان مجاهدین خلق و چندتن از شخصیت‌ها - شیخ علی تهرانی، عبدالکریم لاهیجی و علی اصغر حاج سیدجوادی - در نامه‌هایی از رئیس جمهوری که ضمناً رئیس شورای انقلاب است، خواستند صورت جلسه شورای انقلاب را در مطبوعات منتشر کنند تا ملت بدانند چه کسانی به دو مرحله‌ای کردن انتخابات رأی داده‌اند، در حالی که بیشترشان در گفتگوهای با مطبوعات مخالف دو مرحله‌ای کردن بوده‌اند! در این میان روزنامه کیهان (شنبه ۱۱ اسفند) یک کار خوب روزنامه نویسی ارائه داد. او با برخی از آنها تماس گرفت و نظرشان را جویا شد، اگرچه اغلب از پاسخ صریح مفره رفتند ولی از لابلای آنها معلوم بود که چه کسانی موافق دو مرحله‌ای کردن انتخابات بوده‌اند. از میان شخصیت‌ها، فعالیت شیخ علی تهرانی از

همه بیشتر بود. او در نامه‌ای ضمن اشاره به اینکه باید زیرکانه نیکامه‌ای باشد، نوشت: «خفیر از امام امت تقاضا دارم خود رسیدگی به این امر نمایند و از امت شجاع و بیدار خواستارم با شرکت هر چه بیشتر در انتخابات و دقت هر چه تمامتر در تعیین وکلای خود، در همان مرحله اول افرادی شایسته و آگاه و مومن به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را انتخاب نمایند و باز بودجه هنگفت اجرای مرحله دوم را از دوش این ملت ملامت نبرند و محروم بر دارند».

او همچنین در تلگرامی به رئیس جمهوری، از وی خواست صورت مذاکرات جلسه شورای انقلاب و علل تصمیم دو مرحله‌ای کردن انتخابات را منتشر کند.

دویمه‌رفته فعالیت شخصیت‌ها برای حذف دو مرحله‌ای کردن انتخابات بسیار قابل توجه بود، اما در میان سازمانها، سازمان مجاهدین خلق ایران بیش از همه در این زمینه کوشش داشته است. این

## دست‌های روشده و مشت‌های گره کرده

مردم ما مشت خود را خیلی دیر باز می‌کنند، بسیار دیرتر از آنکه سیسمازین و رهامداران بهیضند و چاره‌ساز شوند. بسیار دیرتر از آنکه سازمان‌های سنجش‌العمر و بنیادهای جوسوسی بتوانند بی‌بیرود و بویژه جیمی دیرتر از آنکه مردان سیاسی دست‌چسبی که اکنون حکومت را بیضه کرده‌اند بتوانند حتی صورت کنند.

خطبما به بنی‌صدر است که تزه برمند حکومت نیک‌ورده است. اگرچه او به‌وسیله‌ی دیپ‌بوجهی مجهز است که سبب می‌شود مدت دست او را دیرتر بخواند (البته فقط می‌دیرتر از دست دیگران). اگرچه مشاوران هوسمدی دارد که دست‌های تیره‌ای وارد کار می‌شوند که برای مردم ناآشناست. باوجود این صورما این است که او هم از درک این راز عاجز است که مردم ما مشت خود را دیر باری کنند. تا آن‌اندازه دیر که می‌تواند بسیاری را به‌خطا افکند و سر‌تکونان سازد. زیرا آن‌ان باشکبیانی افسون‌کننده‌ی که دارند، بسیاری چیزها را می‌بینند و برزبان نمی‌آورند. درمی‌یابند و به‌روی خود و دیگران نمی‌آورند. همه‌ظرافشان در همین است که: دست‌ان رامی‌خوانند، بدون آنکه دریابند که دست‌ان را خوانده‌اند!

شاید این اصولا یک عمل ضد انقلابی باشد که به‌زمندان بگوئیم که این‌مملکت چنین وچنان است تا آنها سلاح‌های مناسب را برای رسیدن به‌هدف‌های خود، پیداکنند، و روح ماکیولی شود! بگذار تا بیفتد و بیندسزای سزای خویش. اما ما دربنی‌صدر به‌مثابه کسی می‌تکرم که ۱۰ میلیون ایرانی شرافتمند برای مدتی همه‌شده تمامی اعتماد خود را نصیبش ساخته‌اند. همه منطق و مهربانی‌شان را درصیق اخلاص به‌او تقدیم داشته‌اند. (دراینجا به‌عقد از شرافتی که سبب انتخاب او شد چشم می‌پوشیم) همین احترام مارا برمی‌انگیزد و مارا وامی‌دارد که هرچه بتوانیم بگوئیم. چه‌بسا سالها دوری از وطن یادشان برده باشد که این مردم چگونه مردمی هستند و چه‌بسا ابهت مقام ریاست جمهوری اجازه ندهد بخاطر بی‌آوردن که مردم‌ما چه‌معمومت شکننده، چه درون پیچیده و چه ظرافت‌های غیرقابل درکی دارند!

اتفاقا گویا آقای رئیس‌جمهوری خیلی خوب بتوانند این رمز را دریابند که بازگردن دست‌مردم‌ما آسان نیست، زیرا این خصلت یک‌بار در رای‌دادن به‌خود او به‌عنوان رئیس جمهوری بروز کرده است، درحالی‌که مدرسین حوزه‌های علمیه و بزرگان قوم به‌کرات در روزنامه‌ها اعلام می‌کردند که از کدام‌نامزد حمایت

می‌کنند، درحالی‌که حتی مهره‌های پشت‌پرده‌از دختر آیت‌الله خمینی هم (لا‌به‌بصرار) خواسته بودند که هرطور هست، اعلام‌های در روزنامه‌ها بدهد و روشن کند که از کدام نامزد حمایت می‌کند (لا‌بد یغمان پیش‌حاج‌احمد آقا و دیگران برای نداشتن!) و درحالی‌که صدها مکر و حقه و حیل دیگر در کار شده بود، تا بنی‌صدر بر آن مسند نشیند، ملت یکجا بلند شد و برخلاف انتظار همه‌آنان، به بنی‌صدر رای داد!

درک این عمل، البته برای کسانی که در میان مردم و با آنها زندگی می‌کنند، دشوار نبود، اما برای سیاست‌پیشگان تازه از راه رسیده و فرصت‌طلبان کبه‌کار چندین‌وجندساله بدروز در مردم چندان نامنتظر بود که اگر از پیش ندیده‌ی او می‌بودند هرگز اجازه نمی‌دادند این اندازه آبروشان بریزد. مثلا این حزب توده

زیرا که همواره جی چنین اشخاصی بوده است، مگر در دورانهای کوتاه! به‌هنگام ریاست ایشان بر تلویزیون، آن‌طومارها و آن‌حمایت‌ها را به یاد دارید و جمله معروف «ملت بزرگم طومارها را پس‌کنید» را؟ آقای قنبرزاده از همان زمان که چشمش به طومارهای ۱۶۰ متری افتاد، همه‌شبیبا در رویای خویش، در اتاق زینت‌شده کاخ ریاست‌جمهوری می‌خوابید! خوشا و خرما که رویاهای آسمانی ایشان با واقعیات تلخ‌زمین بسیار فاصله داشت!

قنبرزاده‌ها نتوانستند ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های این مردم را درک‌کنند و پیش‌از آنکه بتوانند جاه‌طلبی خود را ارضا کنند به‌گرداب «فرت مردم» در افتادند. آنها را توهمات، اژدرک و واقعیات روشن محیط اجتماعی عاجز کرده بود. فقط دور و بر خود را می‌دیدند و به‌به و چه‌چه‌ها را

### آقای بنی‌صدر خیلی زود تیغ بر کشیدند و به‌شیوه‌های مروضیه پناه بردند.

### سر انجام صدا و سیمای ایران به‌نفع بنی‌صدر آزاد شد.

۳۷ ساله طراز اول حتی اگر حس می‌زد که همه آراء اعضا و هواداران، به انضمام همه آراء مدرسین حوزه علمیه هم و آیت‌الله‌های ریز و درشت دیگر و هواداران‌شان در شهرهای بزرگی مانند یزد و تبریز و همه‌هواداران حزب معروف که بیشترین قدرت‌را هنوز متابعاله در حکومت دارد، فقط ۷۰۰ هزار نفر است، آیا علنا از نامزد آنها حمایت می‌کرد؟ آیا اگر قادر بود دست‌ملمت را بخواند، دچار آن سردرگمی معروف می‌شد که از روحانیت پخواهد تکلیفش را روشن کند؟ حزب توده که چی‌خود دارد، حتی هیئت‌حاجمه هم ادراورد صحیح اوصاف درماده بود.

چرا برای ابیات پیچیدگی اهدر عمومی ایران چی دودی برویم. همین حزب توده دم دست بهترین مثال است. واما چه کسی کمات می‌برد که این حزب ۴۷ ساله تا این اندازه بین مردم پی‌وچبه و بی‌اعتبار است؟ شاه با همه دم دست‌کاش نتوانسته بود این‌را بفهمد و کره از همان سال ۵۰ این حزب‌را آزاد می‌گذاشت و خیال همه‌را راحت می‌کرد.

از مثال حزب توده بهتر، مثال وزیر خارجه بنی‌صدر است. دیدید این مردم با چه ظرافتی‌اورا دست‌انداختند؟ (راستی درحالی‌که بی‌اعتباری او نزد مردم ثابت شده‌او خود دارد همچنان بر مسند شورای انقلاب تکیه زند؟ وزارت خارجه هیچ،

می‌شنیدند. خیالات برشان داشته بود، پس به اندازه‌ای بی‌فوق شدند که با سر سقوط‌کردند. شاه و دست‌کاش جیمی ساواکش را هم، همین خیالات برداشته بود. از کشف واقعیات عاجز‌شده بودند، پس سرنگون شدند. آنها با آن رفتار صبورانه مردم، چنان خوابشان برده بود که هرگز خیال فروغ‌غلتیدن از تخت و پخت را هم به‌خود راه نمی‌دادند. اما مدائیم در تقب‌های فکری و اجتماعی که مردم بین خود زده بودند، حوادث دیگری می‌گذشت. دیدیم که ناگهان طوفانی از جمعیت برخاست و شهرها را بر کرد. دیدیم حوادثی روی داد که در تاریخ تمامی منطقه بر ساقیه بود. دیدیم که دیگر نه حکومت به‌خطر افتادند. دیدیم که این‌توفان، همه قدرتمندانی را که در اینجا منافع سرشار داشتند از جای چنابند.

آقای رئیس‌جمهوری! این پیچیدگی‌ها و ظرافت‌ها، به‌تازگی به فهرست ویژگی‌های ملی ما اضافه نشده‌است. شما می‌توانید این خصلت را در طول تاریخ و در خلال حوادث تاریخی دنبال کنید. حتی می‌توانید به‌هنگام‌خستگی از کارهای روزانه، در کنج‌خانه‌تان مثلا دیوان عبید با حافظ را بگشایید و دریابید که این مردم به‌چراغ و رمزهایی مجهزند. به‌چه «اسم‌شبه‌هایی مجهزند



• طومارهای پشتیبانی و آراء انتخاباتی وزیر خارجه را دست  
انداخت.

• سهام مهلت برای سرکوبی

حلی است که در ذهن خویش برای برانداختن بنیاد آزادی پرنامه ریزی کرده بیداران آرمانی و بده آل جنابالی همین چاقوکنان هستند که سرانجام باید وارد کارزار شوند و برای حفظ جنابالی دامن ایران را از لوث وجود مجاهدین و فدائیان پاک کنند!

به گمان من، مردم به بنی صدر رای دادند که تا اندازه ای ارادینخواه می نمود. اندک سی ضد ارتجاع بود، توسل به گروهی فشیستی را نادرست می خواند. به برخورد از نوع نقاید و آراء اشاره می کرد، نه از نوع جوب و چماق و چاقو، آزادی مطبوعات را بسارت می داد، سامان اقتصادی را در نظر داشت، و دست نم بر اساس پنداره های خود، پاک بشت درست و حسابی اسلامی را وعده می کرد.

البته بسیاری به خوبی می دانستند که این حرفها هیچ ارزشی ندارد و ایشان براریکه قدرت همانگونه تاخت و تاز خواهد کرد که خداوندان دیگر بورژوازی. (آمار رای دهندگان به خوبی نشان دهنده همین موضوع است) ولی چیزی که به تازگی دارد برهنگان کشف می شود این است که انسان آرمانی ضد غربی و شرقی آقای بنی صدر همان حزب اللهها هستند. وجه با فداییهای تازه تری کشف شود. مثلاً معلوم شود منظور آقای بنی صدر از خواستن سه ماه مهلت برای سرکوبی مخالفان یا مذاکره با آنان، اعمال شیوههایی است که در مورد رهبران خلق ترکمن دیدیم و چندروز دیگرش هم خواندیم: جد A دیگر در بیابانهای ترکمن صحرا پیدا شد!

مردم در زمانی که دیگر نامزدهای ریاست جمهوری خشونت را فریاد می زدند، و هیچ تمایلی از آزادیخواهی نشان نمی دادند، به کسی رای دادند که حداقل شگرد کار خود را، برقراری آزادی و برابری قرار داده بود. خط، هم نکند. در حالی که شما اکنون با سخنان خود که هر روز بیش از روز پیش از تلویزیون پخش می شود. گویا صدا و سیما ما آخر الامر به نفع شما «آزاد شده» خشونت و سرکوبی بی پایان را وعده می کنید.

البته شما می توانید همین شیوه مرضیه را ادامه دهید و باتکیه بر بلخندها و درودها و... براعتنا به عمق و باطن آنها، هر روز تیرید تا تازهای را آغاز کنید. ولی البته به این ترتیب به هیچ هدفی نخواهید رسید. چرا که مردم ما تیریدهای بسیار را تجربه کرده اند، سهل است خشونتها و سرکوبیهای بسیار را هم. اما هرگز تسلیم نشده اند. هیچگاه در برابر زور و قلدری به زانو در نیامده اند. آنان بنا بر تجربه دراز تاریخ خود راه مقابله با انواع ستمها را آموخته اند و همواره از راهی به مقابله برخوردارند که چشمتی زن دستگاههای حکومتی را برای مقابله با آن نخواهد بود. ما به نیروی لایزال مردم همین پارهنگان چهره سوخته سیور دریا دل- ایمان داریم. شما ندارید، امتحانش کنید. ولی از پیش به شما بگویم که این کار به امتحانش نمی آرد.



رسانید که دیگر کسی را برای برهم زدن آن نوع نظمی که قدرت شمارا به شیوه مرضیه دستنشان تحکیم می کند، نبیند. به این اندازه هم صحت نگردید و در لباس دوستی و صمیمیت با گروهی فشار ظاهر شدید و در نتیجه از آنها حواشی کردید که فعلاً دست نگذارند. چه حکومت خود قادر است که از عهده منافقان و مخالفان برآید (باتوجه به اینکه این قسمت از سخنرانی در رابطه با متینگ مجاهدین بود، منظورهای بنی صدر لابد سرکوبی این گروه است) و اگر بریامد شما وارد میدان شوید! می بیند که آقای بنی صدر به شیوه آسان و غیر دراماتیک خود از گروهی فشار اجازه می خواهد که خودش مخالفان را سرکوب کند، اگر نتوانست آنها وارد میدان شوند! و از یاد می برد که این مخالفان همان کسانی هستند که وقتی حضرتان در کالاهای فرانسه لایند از انقلاب سخن می گفت، اسلحه بدمت گرفتند و علیه شاه و حکومتش جنگیدند و شید شدند یا به زندان افتادند (در آن وقت آقای بنی صدر البته مشغول آموختن معانی شید بود تا بعدها در پشت زهر سخنرانی کند!)

راستی این شماید که همه دست خود را رو می کنید و از گروهی فشار می خواهید چند ماه دیرتر وارد ممرک شوند! این آخرین راه

و تاجه اندازه دست نیافتنی هستند. از این راه است که می توانید دریابید آنچه از سوی آنان بروز می کند، همه آن چیزی نیست که در سینه دارند، آن بلخندها که نصیب کسان می کنند، حکایتگر همه رازهایی نیست که در دل دارند. آن درودها که می فرستند حامل همه آنچه در مافی الصمیرشان می گذرد نیست. آنها زیرکتر از آنند که هر آنچه می اندیشند رو کنند. بلاهای تاریخی به آنها آموخته است که نباید هم رو کنند، اما کدام چشم که بتواند مثلاً استیزانی راهم که در بلخندها نمایان می شود، دریابد. و کدام دل که دریابد این ظاهر فقط نمایشگر گوشه ای از مکنونات درونی است.

شما آقای رئیس جمهوری. پس از آنکه برمسند تاز خود تکیه زدید، ظاهراً حتی دیگر نیازی ندیدید که آن نرمی و ملایمت و مهربانی را که به عنوان شگرد انتخاباتی خود به کار می بردید و ملت می پسندید، حفظ کنید. ناگهان پس از یکی دو سحرآمیزی که حرفهای پندگرایانه در تمام صد، نهن خود را اسدر سردید، بیع برکتیدید و خواستید خلق فرد را در «پرونی» برهید! فدایین حق را حانه به خانه بپوید. درجه داران ندرسی را اخرج کنید. یا کسی سخر داشته باشید! و خلاصه خشونت را بجای

# ... و سرانجام این ترفند آخرین

\* گفتیم مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه دیکتاتوری و استعمار جدانیست، فلسمان را شکستند  
 \* اگر ملتها دمکراسی را خوب نمی‌شناسند، دیکتاتوری و مجلس‌های فرمایشی را خوب می‌شناسند  
 \* بادوم مرحله‌ای کردن انتخابات، قانون اساسی را زیر پا گذاشتند و فلسفه مجلس شورا را نفی کردند  
 \* راستی کدام نیروی نامرئی دموکراسی را در انتخابات از تصویب شورای انقلاب گذراند؟

نیروهای خارجی نخواهد داشت و بحران اجتماعی آفندر وسیع و گسترده است که همه مجبورند دستشان را سریم رو کنند و ما که انتظار داشتیم رسوایی تا این حد سریع و شتابزده، عریان شود بیشتر بهتر بودیم تا نایمید.

اکنون می‌گوئیم دستکم انتخابات مجلس باید آزاد باشد و زمینه انجمن طراحی نشود که حتی پلنفر نماینده جناح مخالف نتواند به مجلس راه یابد. اگر این درست است که انتخابات مجلس بایستی آخرین گام در جهت تحقق حکومت واقعی مردم می‌بود اگر این درست است که مجلس بایستی بلوغ ملی و سیاسی ملت ما را منعکس کند، اگر این درست است که ملتها اگر دموکراسی را خوب نتوانند دیکتاتوری و مجلسهای فرمایشی را در هر رنگ و لپاسی خیلی زود بازمی‌شناسند، دستکم بگذارید لایه کم‌رنگی از آنچه که بایستی محتوی واقعی و اصلی حکومت انقلابی می‌بود یعنی «حاکمیت مردم» باقی بماند. شما شوراها را به مجالس نمایشی تقلیل دادید شما آزادی احزاب را به ایجاد محیط ترس و ترور تبدیل کردید، شما آزادی مطبوعات را به خودسانسوری کاهش دادید دستکم یکی دو کرسی را برای نمایندگان جناح مخالف آزاد بگذارید. اکنون می‌گوئیم که آینده انقلاب به حد شرکت مستمر و واقعی مردم و نه بخشی از جامعه در سیاست وابسته است. بگذارید چراغ بمرسد و زمینه را برای کودتاهای آینده باز بگذاریم. اما می‌دانیم که درخت خشک جز همیهای که باید بسوزد نمی‌نخواهد داشت. تجربه تلخ، تلخی دهان راستترین می‌کند. ما چشم اندازهای دیگر را جستجو خواهیم کرد.

«انتخابات مجلس را آزاد بگذارید اما آنها ترسیده‌اند کمان نمی‌کردند که مردم اینچنین سریع و زود از آنها برگردند، آنها نیز طبق معمول ملتها دستکم گرفتند نتیجه انتخابات ریاست جمهوری و شکست نامزد حزب جمهوری اسلامی و حوزة علمیه هم به آنها نشان داد که دوران دنباله‌روی کور کورانه سپری شده است آن اعتماد مطلق و یکپارچه شکسته است. جوانه‌های تردید گل می‌کند و مردم بتدریج با یازبهای پشترده آشنا می‌شوند، و آن اعتماد فریب‌خورده اولیه چه‌سپا درس‌ها که به آنان آموخته است، و این برای آنها که تحمل حتی یک نماینده مخالف را در مجلس ندارند هراس‌آور بود. و آنکه می‌ترسد محکوم به سرنشست اجتناب‌ناپذیر پذیرش شکست است و هر روز که می‌گذرد دست‌خود را بیشتر رومی‌کند. تلاش آنها برای آنکه از مجلس شورا چیزی بیاورند»

را جلویمان انداختند تا عبرت بگیریم و بروی نکتیم.

خودشان گفته بودند «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» رسوایی اسناد افشاشده و افشاشده لانه جاسوسی درباره برخی دولتمردان معنی استقلال را یادمان داد. کشتار مردم بی‌گناه، ترورهای گوناگون، قارنا، قلم‌های شکسته و احزاب ممنوع شده، آزادی را برایمان معنی کردند. گفتند مجلس موسسان، مجلس‌خیرگان را تحویل‌مان دادند. گفتند «انتخابات آزاد برای ریاست جمهوری» نامزد جناح مترقی و مخالف را کنار گذاشتند و دیدیم که آزادی مثل سرمایه مشروع و مشروع‌طاعت پسندیده است. اکنون می‌گوئیم مجلس‌شورا باید بازتاب کلیه نیروها و اقشار مردمی و انقلابی باشد. مجلسی که از نمایندگان یکدمت و گزیده‌شده انحصارگران تشکیل شده، مجلسی که از همان آغاز با انواع ترفندهای حیل‌گرانه و راههای گوناگون مخدوش باشد چیزی جز یک مجلس فرمایشی نخواهد بود و چنین مجلسی نقشه‌چیزی بی‌اعتبار کردن دموکراسی در بین مردم بی‌تفاوت کردن توده‌ها نسبت به نهادی دموکراتیک نخواهد داشت. و پرسیدنی است که چه کسانی اصرار دارند مردم ما را از نهادهای دموکراتیک بیزار کنند.

باورهای کهن ما، اکنون دیگر رنگ باخته‌اند. امیدمان به آنکه آنان انقلاب را قربانی منافع قشری خود نکنند دیگر چیزی جز وهمی شایسته تحیر نیست. و از اینروست که دیر برای آنان نمی‌نوئیم. حسابمان را جدا کرده‌ایم. از همان آغاز نیز میدانستیم که دیکتاتوری باز خواهد کشت و ارتجاع پاینده و ایستکی به آمریکا است. آنکه می‌خواهد بردوش مردم و علیه مردم حرکت کند، آنکه می‌خواهد جدا از مردم، بر مردم حکومت کند سرانجامی جز تکیه‌دادن به

از همان روزی که قیام پیروز شد چماقتان را بر سر ما کوبیدند. گفتیم «آزادی خواست مردم و نیاز پیشرفت جامعه است» چماق به دستایشان را فرستادند و بر صفحه تلویزیون خنده‌های فتح بر لب، باقی‌مانده سناتورهای رمی گفتند «آزادی، فریب خلق است. تا انتخابات صبر کنید. خائن و مزدور بر ما گماردند، پنهانی با آمریکا سازش کردند گفتیم «انقلاب و مبارزه علیه امپریالیسم باید پیگیر و همه‌جانبه باشد. مردم باید از همه چیز آگاه باشند. اسناد را افشاء کنید» گفتند «شما ضدانقلابید. مخالفت با دولت موقت، مخالفت با امامت، امت، دولت را تأیید می‌کنند» امت علیه دولت بود. مردم خواستار دگرگونی پنهانی بودند و حاکمیت واقعی خود از طریق شوراهای مردمی کوتاه‌شدن دست انحصارگران را می‌خواستند. گفتیم «مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه دیکتاتوری و استعمار جدانیست» حزب فراگیر درست کردند. روزنامه‌های ما را بستند، قلم‌هایمان را شکستند و گفتند «تا انتخابات صبر کنید، آزادی، غریب است ما از نوع بهترش رایبه‌شما خواهیم داد» گفتیم «مردم بی‌کارند و سرمایه‌داران در کاره تکفیرمان کردند و گفتند سزای ناچور سزای تفرقه‌اندازیده گفتیم «آزادی احزاب و گروههای سیاسی، آزادی مطبوعات و اجتماعات ضرورت انقلاب است» اوپاش و چاقوکشا را رام‌انداختند.

برخوردهای موضعی ایجاد کردند و گفتند «شما صبور نیستید. تا انتخابات صبر کنید» نوشتیم «خودمختاری تضمین دمکراسی مردمی و حق مسلم خلق‌هاست» فریاد زدند که «تجزیه‌طلبی را تحمل نمی‌کنیم» و بیماراندان کردند. مردم نابودی نظام ستشاهی و از بین رفتن ساواک و شیوه‌های اختناق پلیسی را می‌خواستند. جسدهای زندانیان سیاسی بدون محاکمه اعدام شده



در حد يك شورای مشورتی بسازند از مدت‌پیش آغاز شده است. ابتدا طرح منطقه‌ای کردن انتخابات رایج کشیدند آتش آتقد شور بود که داد خان هم درآمد حقه آنها نگرفت. حمله سازمان یافته و همزمان را در سراسر ایران به دفاتر سازمان مجاهدین که می‌توانست يك رقیب احتمالی باشد، آغاز کردند. اما نتیجه چیزی جز افزایش نفرت و بی‌زاری مردم نسبت به عاملین این نوع اعمال فاشیستی نبود، و از سوی دیگر تضادهای درونی آنها نیز مجال و فرصت اعمال سیاست‌های سرکوبگرانه یکدمت را برایشان نگذاشته بود. حتی رئیس جمهور نیز از حمله‌کنندگان استفاده کرد. سعی کردند در مناطقی که احساس ضعف می‌کنند و احتمال برنده شدن نامزدهای مخالفین زیاد است تا نامی و انتشارش ایجاد کنند. در ترکمن صحرا به تظاهرات حمله کردند، اجساد رهبران خلق ترکمن را که بی‌محاکمه کشته شده بودند به تماشا گذاشتند، اما باز چیزی جز رسوایی بیشتر نصیب نبردند، و سرانجام این ترفند آخرین انتخابات دومرحله‌ای خواهد بود.

با اعلام دومرحله‌ای بودن انتخابات موج اعتراض به این تصمیم غیرقانونی برخاست هنوز مرکب قانون اساسی خشک نشده است که خود آنرا زیر پا گذاشتند. در قانون اساسی قید اکثریت مطلق برای رئیس جمهور صریح‌تر شده است اما در مورد نمایندگان مجلس چنین قیدی طرح نشده. اگر آنها بخواهند حاکمیت پلانزاع خود را حفظ کنند چاره‌ای جز زیر پا گذاشتن قانون اساسی ندارند. آنها به‌انگه این دلیل که نمایندگان مجلس باید نماینده اکثریت مطلق باشند فلسفه مجلس شورا را نفی کردند. چه اگر قرار باشد نمایندگان مجلس شورا نیز از طرفداران حکومت و نمایندگان اکثریت مطلق گزیده شوند چیزی جز يك جلسه مشورتی برای مقامات دولتی نخواهد بود و ما در گذشته نظیر این مجالس و همچنین داوری مردم را نسبت به آنها دیده‌ایم.

مجلس شورا باید بازتاب کلیه نیروهای سیاسی و مردمی و انقلابی باشد تا با حضور نمایندگان تمامی طبقات، اقشار و جناح‌های انقلابی، قانون‌گذاری و نظارت بر قوه اجرائیه رنگی ملی و تمام‌مردمی به‌خود بگیرد. اگر نه بخشی از اکثریت بلکه تمامی مردم در مجلس نماینده داشتند علاوه و بستگی آنها به حفظ این نهاد دموکراتیک می‌تواند مانع در برابر هر نوع کودتای احتمالی و به‌توب‌بستن مجلس باشد اما اگر مجلس چیزی جز کمیته مرکزی این یا آن حزب، و یا نمایندگان يك قشر بخصوص

ایمان

نباشد در این صورت چگونه حمایت مردم را می‌توان به دموکراسی جلب کرد؟

بسیاری از احزاب، سازمانها و شخصیت‌های مهم سیاسی با طرح دومرحله‌ای کردن انتخابات به مخالفت برخاستند حتی روحانی‌بارزی مثل استاد علی تهرانی برای لغو این طرح از امام یاری خواست بسیاری از اعضاء شورای انقلاب و شخص ریاست‌جمهوری مخالفت خود را با این طرح آشکارا یا تلویحاً بیان کرده‌اند و پرسیدنی است که برآستی چه کسانی و یا چه نیروهای نامطلومی دست‌اندرکارند و نه تنها این طرح را ارائه کرده‌اند بلکه توانستند به محسوب‌شورای انقلاب نیز برسانند. چرا شورای انقلاب اساسی

موافقین و مخالفین این طرح را با ملت در میان نمی‌گذارند مردم بدانند که چه کسانی ۴۹ درصد از ملت را از داشتن حق نماینده در مجلس محروم کرده‌اند.

طرح دومرحله‌ای بطور مشخص چیزی جز محروم کردن اقلیت از حق داشتن نماینده در مجلس نیست. اگر انتخابات بر اساس این طرح انجام شود جز این معنی ندارد که اکثریت دوبار رای داده‌است و اقلیت هیچ‌بار.

و حال اگر انواع دخالت‌های آشکار و پنهان را نیز برای این ساله بیفزاییم نتیجه انتخابات از همین حالا معلوم است.



## آقای رئیس جمهور! آیا شما هم...؟

- ماشین دولتی آریامهری با همان سیاق سابق کار می کند
- گاهی هم ملت باید حرف بزند
- آنکه ترور مطهری را به جناح چپ نسبت داد با خدا چه می کند از خلق بگذریم!؟

اما همینطوری میشود خمس زده که از مقامات مهمی بوده که حرفش نزد مقامات بالا در رو داشته ولایت امروز هم مصدر کار بزرگی باقی مانده است... روحانی بلندپایه هم که به چپا تاخت اگر آفریز فقط در شورای انقلاب عضویت داشت دیروز برای یک وزارت سوار بود و فردا احياناً به مجلس خواهد رفت. دستگاہها برهم که برای وزیر کشاورزی گزارش افزایش محصولات و حرکت مهاجرت شهریها به دهات تهیه می کردند همچنان برجای خود باقی هستند شب و روز مشغول خدمتگزاری می باشند...

در چنین شرایطی وقتیکه بنده خلق شما را در اهواز گوش می کنم و می رسم به آنجا که میفرمایند: قدر این چند روز که از صدی امور میگردد حوادثی در کشور ما پیش آورده اند. دهمانند دران حوادثی پیش آورده اند... همین دیروز بعد از ظهر استعدار مژندران گزارش میداد که اسنادی از کانونهای تخریب بدست آمده و من از او خواستم که در یک برنامه رادیو و تلویزیونی همه اسناد و مدارک را در اختیار مردم بگذارد... ناگهان نفسم بند میاید و بخود میگویم: ای دل غافل! بنی صدر هم پدام اینها افتاد... راستی آقای بنی صدر شما چطور جسارت میکنید بر پایه گزارش تلفنی استندار آنطور محکم بگوید: فامروز یکی از لانه های مهم فساد در کشور ما از بین رفت و همه شما دیدید که من به وعده خود وفا کردم و آن قلمکات انقلابی را که برای برخورد با موانع و مشکلات لازم است دارم و همه اهل ارفاق با کسانی که بخواهند از راه تخریب و تهدید و تحریک و بیکار بردن اسلحه راه بر پیشرفت انقلاب بیندند قاتل نمی شوم...

حوادث بعدی نشان داد که دلبره من بیجا نبود... حالا معلوم میشود که منظور از لانه های فساد محله ترکمن نشین گنبد است که به یمن اقدامات انقلابی ارتش و پاسداران امروزه سوت و کور شده و مردم آن آواره ترکمن صحرا

بقیه در صفحه ۳۳

ایران

روستائیان به تهران به مرز شش میلیون نفر رسیده است.

۲- روزیکه استاد مطهری به شهادت رسید، قاطبه اهالی این مرز و بوم عزادار شدند و سازمانهای سیاسی چپ و اقمی قبل از همه این عمل را ترویج کردند. آنها در این اقدام خود ظاهر سازی نمی کردند و شخصاً بهتر از هر کس میدانید که علت مخالفت سازمانهای چپ با تروریسم چیست... اما همان ایام، یکی از روحانیون بلند پایه بدون کوچکترین تاملی این عمل شنیع را به جناح چپ نسبت داد و در یک سخنرانی بر هجان هر چه دشنام و تاسزا بلد بود نثار این گروهها کرد. البته بعد ها با دستگیری گروه فرقان و محاکمه آنها گفته شد در جراید نیز مشروحاً آشکار گردید که ترور استاد مطهری کار همین دار دسته بوده است و من نمیدانم آیا آن روحانی بزرگوار لااقل در لحظاتی که با خدا خلوت میکند در قبال من نسبت ناروایی که به گروهی از مردم داده اظهار تدامت و استغفار کرده است یا نه ...

۳- ماجرای دستور حمله به سندج معروفتر از آنست که احتیاج به شرح و بسطی داشته باشد. مخبر روزنامه لوموند در همان ایام نوشته بود که در تهران بسیاری از مردم ساده و عادی جلوی اتوبوسهای دوطبقه را می گرفتند و سوار میشدند و زمانی که راننده از آنها می پرسید کجا می روید؟ پاساژکی پاسخ میدادند مگر شما طبق دستور صادره به سندج نمی روید؟ ما برای جهاد علیه کسانی که زنها را گروگان گرفته اند و یادگانها را تصرف کرده اند اعزام کردستان هستیم! البته بخاطر دارید که نیم ساعت بعد از صدور دستور استندار منطقه تلفن کرد که در سندج اصلاً خبری نیست و گروگان گیری زنها و تسخیر یادگان افسانه است.

در این مورد خاص مردم نفهیدند راوی کی بود و چه کسی چنین گزارش خلافی بعرض رسانید و موجب صدور آن دستور گردید...

شما عادت کرده اید که هر جا حرف میزنید، سخنرانی می کنید، مصاحبه ترتیب میدهید خود را رئیس جمهور ۳۵ میلیون ایرانی معرفی نمائید. عیبی هم ندارد اما به شرط اینکه مردم هم بتوانند گاه کداری حرف خود را با شما در میان بگذارند و تدریجاً آنها هم احساس کنند در یک جمهوری آزادی زندگی می کنند و میتوانند یا رئیس جمهور خود رابطه داشته باشند.

حالا اگر این اصل را قبول کنید میخواهم بعنوان یکی از همان ۳۵ میلیون نفری که خود را برگزیده آنها میدانید مطالبی را با شما در میان بگذارم. این يك درخواست شخصی نیست، درخواست دسته جمعی هم نیست، اصلاً درخواست و تقاضا نیست، فقط يك هشدار است. هشدار نسبت به مطالبی که دستگاہها در نهایت خلاص بعرض شما می رسانند و یا گزارشهایی که مقامات مربوطه برای شما تهیه مینمایند و شما نیز گاه و بیگاه با تکیه بر همین عرایض و گزارشها سخنانی بر زبان می آورید... آقای بنی صدر توجه داشته باشید که این مطالب را افرادی که بعرض شما می رسانند خود در گردآوری آنها دستی نداشته اند، گزارشهایی که مقامات برای شما می فرستند، اکثراً توسط دستگاہ یعنی ماشین دولتی تهیه میشود و تصدیق بفرمائید که تا بحال اقدامی اساسی در راه تغییر این ماشین بعمل نیامده است. ماشین بر همان سیاق قدیم و با همان حرکت آریامهری کار خود را انجام میدهد و زیردستان زیر دست که روان شناسانی حرفه ای هستند، بخوبی می دانند در یک دام پاشنه میگردند و آگاهند که گزارشها چگونه باید تهیه شود تا مقبول طبع بالاسریها قرار گیرد.

چند نمونه از دستگاہهایی که بر همین منوال به آب داده شده ذکر میکنم، به امید اینکه گفته هایم زیاد خالی از دلیل نباشد:

۱- خاطراتان هست که وزیر کشاورزی بازرگانی گزارشی تهیه کرد که در سایه سماعی ایشان سطح زیر کشت افزایش یافته و تولید گندم بمیزان زیادی بالا رفته است و حتی مهاجرت جهت معکوس پیدا کرده و دسته دسته مردم از شهرها به سوی روستاها برای افتاده اند... در مورد افزایش تولید گندم، خلاصی که اظهار شده از اینجا معلوم می گردد که میزان واردات سال جاری با سالهای قبل تغییر نکرده و بعلاوه در مورد مسئله جهت معکوس مهاجرت هم همین چند روز قبل بود که شهردار تهران اعلام کرد جمعیت تهران بر اثر هجوم روز افزون مهاجرت



## گفتگو با شیخ عزالدین حسینی



بود و مردم جلو آن را خواهند گرفت، زیرا مبارزات امروزی خلق کردبا گذشته بسیار فرق دارد. در گذشته یک شخصیت یا سازمانی، یک رئیس عشیره‌ای، مردم را اطراف خودش جمع می‌کرد و خواسته‌هایی می‌داد که: ماحق خلق کرد را می‌خواهیم، و بیشتر مردم ناآگاهانه دنبال او راه می‌افتادند. اما امروز این خلق کرد است که می‌تواند تصمیم بگیرد. رشد سیاسی مردم به حدی رسیده که سازمان‌های سیاسی عقب‌تر از آنها هستند. از سوی دیگر مبارزات خلق کرد در گذشته تنها بود. ولی امروز مبارزات خلق کرد جزئی از مبارزات سایر خلق‌های ایران است و با آنها همبستگی و ارتباط دارد. روی این اصل فکر نمی‌کنم خلق کرد این بار شکست بخورد. البته دموکرات‌های سیاسی فراز و نشیب هست، اما پیروزی خلق کرد حتمی است.

• اوج‌گیری اختلاف‌های موجود میان سازمان چریک‌های فدایی خلق و چریک‌های فدایی خلق ایران (گروه اشرف دهقانی)، گروهی را نگران کرده است...  
- نه. به اعتقاد من این مسأله بسیار ساده است و امکان اختلاف آلچنانی وجود ندارد.  
• شایعاتی در مورد برادران آقای سیدجلال برسر زبان است؟  
- این مسأله خیلی جزئی است، گاهی در مسائل سیاسی که‌ها را کوه می‌کنند. این مسأله را بسیار لوٹ کرده و ازان بهره‌برداری سیاسی می‌کنند. شاید اشتباه‌هایی شده باشد و این مربوط به سازمان یا شخصیت یا گروهی نیست. هر کسی اشتباه می‌کند، ولی چون ایشان برادر من است، از او حرفی نمی‌زنم، می‌توانید از مردم بپرسید. اما در حال او یک مردمی است و مبارزات فراوانی داشته است.  
• خانم پرستاری را اینجا می‌بینیم

• فکرمی‌کنید آقای بنی‌صدر تاچه اندازه می‌تواند مسأله‌ی من را حل کند؟  
- آقای بنی‌صدر، هنوز صلا فوری نگرفته‌اند. آینده‌ی انصرها را در هر دو ایمن و حل مسائل جواب خواهند داد. ما امیدواریم ایمن بتواند جوچست و جویری در بررسیم. مسوول فرستادن را بپذیرند. امیدواریم ایمن جوچست تصمیم بگیرد شخصی و حوسرانه را بپذیرد و از حق چین فانی جویری کنند. ما از ایمن انصر داریم به حل مسأله‌ی فرستادن او راه مسامت‌امیز فک کنند.

• با توجه به این که آقای صیغیان به‌عنوان عضو هیات ویژه دولت، برای حل مسأله‌ی فرستادن بارها اعلام کرده که دوسازمان ار سازمان‌های عضو هیات نمایندگی خلق کرد را به رسمیت نمی‌شناسند، تاچه اندازه امکان تمیر در تریب فعلی هیات نمایندگی خلق کرد وجود دارد؟  
- این هیات نمایندگی را به‌عنوان هیات نمایندگی خلق کرد معرفی کرده‌ایم، به‌عنوان سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، از همین روی حل مردم کرد از این جنبه‌ی می‌فند. همین هیات نمایندگی خلق کرد، حق خلق کرد است و نه هیات ویژه که به مردم دیکه می‌کند چه کسی نمایندگی باشد. مردم بارها و بارها از ترکیب فعلی هیات نمایندگی جنبه‌ی کرده‌اند و امکان تمیر در آن به هیچ وجه وجود ندارد.

• بسیاری از جنبش‌های کرد در طول تاریخ بوسیله‌ی ایجاد نفق و تفرقه میان گروه‌ها، عشیره‌ها و... در لحظاتی حساس شکست خورده است، احساس می‌شود هم‌اکنون نیز دست‌هایی در کار است تا در صف متحد خلق کرد ایجاد اختلاف بکند، اعلامیه‌های شما علیه حزب دمکرات و اتهامات حزب به جناب‌عالی؟  
- اختلافات کوچک، هر از گاهی بروز می‌کند و این البته طبیعی است، اما وقتی مسأله روی کاغذ آورده شود، بسیار بزرگتر از آن چیزهایی است که واقعیت داشته. هیات نمایندگی خلق کرده به‌فوق خود باقی است، بیم ایجاد تفرقه شاید هنوز هم در بعضی‌ها باشد، اما به‌خاطر آگاهی و رشد سیاسی خلق کرد اعتماد به هیات حاکمه در میان توده‌های مردم بسیار کم است، چون مذاکراتی که تاکنون انجام شده جدی نبوده و هیچ قدم مثبتی برداشته نشده. مردم اعتقاد دارند که هیات حاکمه نمی‌تواند میان صفوف متحد خلق کرد ایجاد اختلاف بکند. من هم فکرمی‌کنم دولت به اهداف خودش، که ایجاد تفاه میان خلق کرد است - دست نخواهد یافت و اگر هم موفق شود، بسیار سطحی خواهد

ایران

که در جریان جنگ تحمیلی سقر، خود شاهد کوشش و فداکاری او و دیگر همکارانشان به‌مجرحین در بیمارستان سقر بودم. اطلاع داریم که کلیه پرستاران و پزشکان محلی سقر تبعید شده‌اند، برای بازگرداندن تبعیدی‌ها که اکثراً دارای تخصص‌های مورد نیاز مردم کردستان هستند، چه اقداماتی انجام داده‌اید؟

- آنها به اینجا آمده‌اند، ما هم‌نامه‌ای نوشتیم و اسامی تبعیدی‌ها را به هیات ویژه‌ی دولت دادیم، و مشغول مذاکره هستیم. امید است دولت برای نشان دادن حسن نیت هم‌گشته، کردهای تبعیدی را به شهرهای خود و به میان خانواده‌هایشان برگرداند.

• چریک‌های فدایی خلق (گروه اشرف دهقانی)، در جریان جنگ مقاومت کردستان چه نقشی داشتند؟ میان هیات نمایندگی خلق کرد و آنها رابطه‌ای وجود دارد؟

- باید این سؤال را از دیگران بپرسید، ما برای ایشان احترام قائل هستیم. موقعی که در کوهستان بودیم، روزی ایشان پیش ما آمدند... وقایع اخیر کامیاران و پاره زیر سر چه‌جانبی است؟

- ما این را یک توطئه می‌دانیم. توطئه‌ای که از طریق جنگ‌افروزان درون هیات حاکمه، که نمی‌خواهند کسی آسوده زندگی بکند و در ایران صلح و امنیت برقرار باشد، صورت گرفته است. این توطئه‌ای است از طرف کسانی که قدرتی میان توده‌های مردم ندارند و می‌خواهند موضعی عمل کنند و خودشان را در کامیاران آزمایش کردند، ولی خدا را شکر که موفق نشدند و عقب‌نشینی کردند، ما این گونه‌ی اعمال را مردود و کار عناصر ضد خلقی می‌دانیم که درون هیات حاکمه هستند و نمی‌خواهند ایران در وحدت و صلح و صفا باشد و خلق‌های ایران به حقوق خودشان برسند.

• آینده‌ی انقلاب ایران را چگونه می‌بینید؟  
- ما همیشه به انقلاب خوشبین هستیم، انقلاب‌ها، انقلاب مردم می‌دانیم و نه یک فرد یا قشری خاص. انقلاب را ایمن مردم می‌دانیم که از درون مردم سرچشمه گرفته است و امیدواریم که روز به‌روز آگاهی مردم بیشتر شود و انقلاب پیروز گردد. یقین داریم که انقلاب به‌لر خواهد رسید، اما این بستگی دارد به این که تاچه حدی نیروهای مترقی و سازمان‌های انقلابی نقش خود را به درستی ایفا کنند.

گفتگو: نادر



زندگی  
مبارزه  
ومرگ

روایتی تصویری از: کاوه













الله  
من آن حکومت  
که همواره به کور  
رستم وفادارم  
فدای خود در مختار  
و یاریده قرام

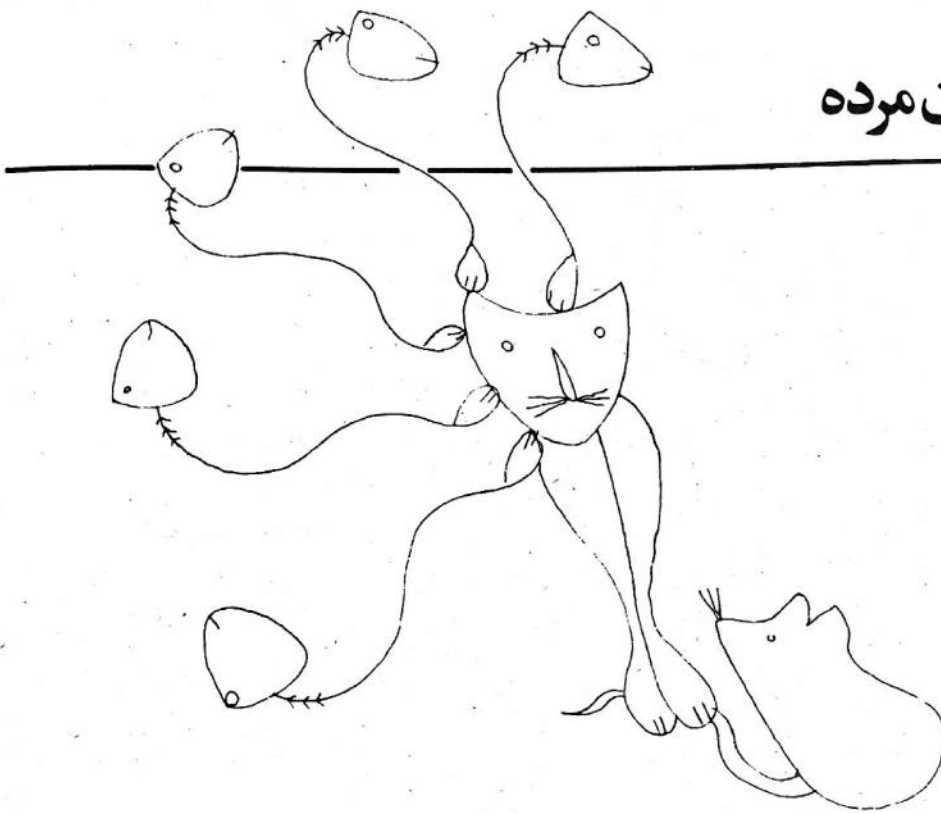












• شکوفه‌ی بهاری با برگ سبز از پرنده رو می‌گیرد .  
 • قطرات باران هم نتوانستند گل تشنه را از خواب آخرت  
 بیدار کنند .  
 • انگشت فواره سرنگون شده ، غروب خورشید را نشانم داد .  
 • قطره باران به واپسین دم حیات گل تشنه ، ایست داد .  
 • مگس ، سوت نزده ، دم سگ را تکان می‌دهد .  
 • آدم وسواسی ، دود سیگارش را هم در زیرسیگاری می‌ریزد .  
 • پرنده‌ی نغمه سرای پایت ، فرا رسیدن گل وجودت را  
 بشارت داد .  
 • قلب سنگات ، مسئولیت شکستن آینه را به عهده گرفت .  
 • ستاره فضول ، منجم می‌شود .  
 • از سایه‌ی قفس که روی زمین افتاده بود ، مورچه بیرون  
 می‌آمد .  
 • قفس خالی ، جزیی از آسمان است .

• تا آخرین فشنگ قلبم را در سینه زندگی خالی کردم .  
 • در سپیده دم ، باد نوزیده چراغ سهارگان خاموش می‌شود .  
 • تلویزیون فکرم را فقط خودم می‌توانم تماشا کنم .  
 • قطرات باران لحظات عمر ماهی را زنده نگه می‌دارند .  
 • سوت ، دم سگ را به پایگویی و دست‌افشانی وا می‌دارد .  
 • گل قالی ، برای این نمی‌تواند سرپا بایستد که ریشه در  
 خاک ندارد .  
 • لحظات عمرم واپسین دم حیاتم را با مرگ‌تنها گذاشتند .  
 • پل ، برای دیدن دریا همسفر رودخانه شد .  
 • ستاره ی غمگین ، از روزنه ی ابر همراه قطرات باران اشک  
 می‌ریخت .  
 • قوه جاذبه‌ی زمین ، حکم بازنشستگی پرندگان را صادر  
 می‌کند .  
 • گلوله بال پرنده را سوراخ کرد ، پرواز روی زمین ریخت .



## دو شعر از اسماعیل خوئی

### چلچلی

نه !  
این روزگار اگر نتواند  
چونان منی رانیز ،  
چونان منی رانیز حتا ،  
که بی دریع و زیبا دوست می دارم  
پاس بدارد ،

باید  
باید بدانند  
که مثل سنگی ناچیز ، باید از سر راهم برخیزد ،  
و آینده را به من ، به همچو منان ، بسپارد .  
و آینده نیز باید ، بی شک باید ،  
یا زآن من و زآن همچو منان باشد ،  
یا ، مثل هرگز ،  
هیچگاه منیاید .

من عشق می بازم ،  
یعنی من هستم ،  
یعنی من عشق می بازم ،  
یعنی من ویران می شوم ،  
یعنی من می سازم ،  
یعنی من سرشام ،  
یعنی من می بارم ،  
یعنی من می سرایم ،  
یعنی من زیبایم ،  
یعنی من .....

گاهی  
جانم چه ناب و شاداب می خواند .  
همواره ، اما ، کوتاهتر یا بلندتر از آهی در ناگاهمی ،  
یک گام ، آری ، تنها یک گام  
از من  
تا ذات آن فراتر  
می ماند .

نهم تیرماه ۵۷ - تهران



۱۹

## دوباره زنده شدن

"گرچه بدم ، خنده شدم ..."

مولوی

– "خوش است زنده شدن ،"

آن زمان که این همگان مرده بود مانند"

با خود می گفتی .

– "خوش است زنده شدن ."

وزنده می ماندی ،

ومرده بودند این زنده وارگان ،

می اندیشیدی ،

بدان زمان که تواز چشم هر خدا که در ایشان می دیدی ،

باور نمی توانستی کرد ،

به رغم هر چه خدا ،

گاین بیچارگان

فقط برای بنده شدن زاده می شوند ،

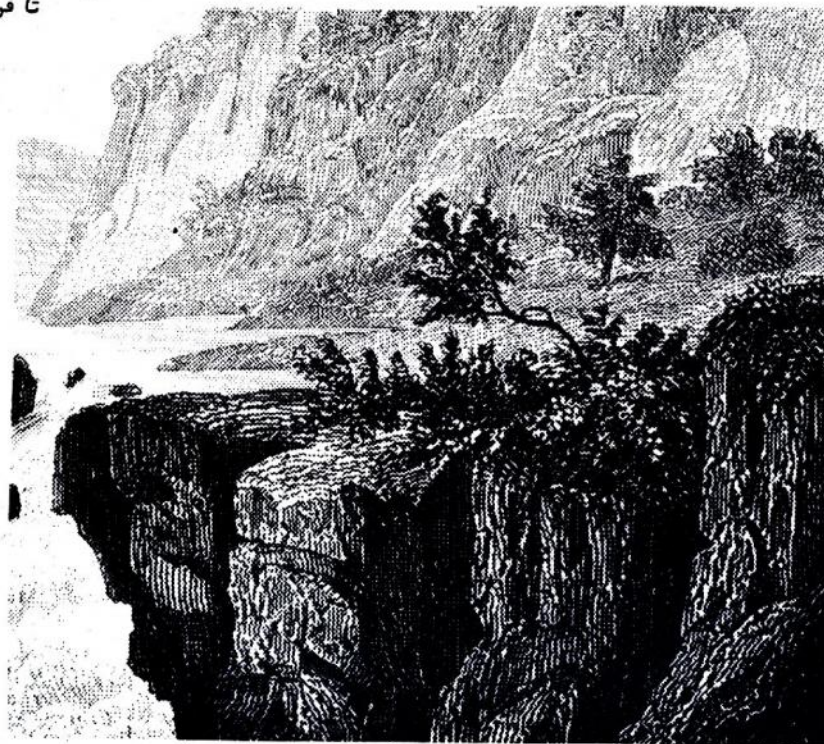
فقط برای بنده شدن .

و ، پس ، خدایان را از خانواده خود می شناختی ؛

وبندگان ، یا ، یعنی ، مردمان را از تبار ندانستن ؛

ونیم گام ، فقط نیم گام فاصله بود – می دیدی – از فرود نیارستن

تا فراز توانستن .





وصخره واری درجانت پرواز باژگونه خود را آماده گشته بود .  
 مثل درخت کوهی یکرود ،  
 پاریشه یگانه او در فراز  
 و شاخه های خرم او در فرود .  
 و دانشی شگفته

که خواهی داشت ، می پنداشتی ،  
 فقط به شرط کنده شدن از خویش ،  
 فقط به شرط کنده شدن ...

به سوی افلاک از خاک ،  
 یا

به سوی خاک از افلاک .  
 چه فرق می کند ؟

- این نردبام زیبارا از هر دوسوی خواهی داشت ،  
 می پنداری ،  
 پس از پرنده شدن ،

- " پس به نیم خندی یکسان خواهم گذشت  
 بر دره و ستیغ ،  
 با خود می گوئی ،

- " یا ، یعنی ،  
 هر دره و ستیغی را یکسان خواهم گذاشت ،  
 آری ،

پس از پرنده شدن ...

و حالیا ، اما ،

تورا ، برادر ، در نهر شهرگم می بینم .  
 چنان و چندان پنهان و آشکار ، غمگین و شاد خوار ، کین توز و مهربان  
 شده ای

که چهره ات را در چهره های مردم می بینم .  
 و با تمام تو خود را در مولوی دوباره می یابم :  
 همواره فاصله ای فرخنده بود هاست و هست و خواهد بود .  
 از مردن و

دوباره زنده شدن

میان آنچه تومی گوئی ، گریه بودن است  
 و آنچه عشق می فرماید ، خنده شدن ...

سوم فروردین ۵۴ - تهران

## شعری از م. آزر م

### محک

با خویش گفته بودم  
 این سال خورده شیخ قبیله  
 هر چند یادگار زنده نسل هزار سال گذشته است  
 هر چند چیز خیال شبانی درون بادیه  
 در پیش چشم او ،  
 آفاق هیچ منظره نگشوده است ،  
 اما یگانه مرد شجاع قبیله اوست !  
 اینگونه می نمود مرا تا  
 روزی که آزمون شجاعت فرا رسید  
 روزی که انتخاب ، شجاعت بود  
 هنگام انتخاب ،  
 دیدم که از نیبره روشن روان خود ترسید !

سی ام دیماه ۱۳۵۸



## رمان و بینش سیاسی (۲)

رمان و درمان



نیاز به یادآوری نیست که استفاده از رمان برای درمان روانی تازگی ندارد. در آراء ارسطو، آناکارزسانیر درام‌های سوگناک در تلطیف احساس سخن رفته، این اندیشه‌ی باستانی به چشم می‌خورد، هر چند اصطلاحی را که من در اینجا مراد کرده‌ام، دامنه‌ی معنایی گسترده‌تری دارد و در مضمون معرفت‌به‌نفس هم به کار رفته است. با آنکه در آراء فروید، بین آنچه که او در ابتدا از روان درمانی از راه‌آلایش احساسات برداشت می‌کرد با آنچه، در اواخر روان درمانی را تنها از راه‌آسازی خاطرات فروگفته و از یاد رفته میسر می‌دانست تفاوتی وجود دارد، اما با وصف این، مقصود از درمان، هیچ چیز نمی‌تواند باشد مگر روشن و آشکار شدن امور مبهم و نامعلوم.

درمان در معنای خودآگاهی را هری استک سالیوان، روانپزشک آمریکایی به‌کار گرفته است. مراد سولیوان از درمان یا خودآگاهی، روشن ساختن ویژگی انگاره‌های زندگی شخصی بیمار یا فرد مورد نظر است. سالیوان با تجربه‌هایی که از این راه اندوخته، درمان‌روانی را تنها در صورتی محصل می‌داند که واقعیت‌های آشکار شده، در ذهن بیمار جایگزین امور ناشناخته شود. او راه رسیدن به خودآگاهی عمیق را تنها از این میسر ممکن می‌داند. او اینگنشتاین در تعریف فلسفه، همین معنی را چنین بیان می‌کند: مسایل حل می‌شوند، اما نه با اطلاعات تازه، بلکه با ترتیب و تنظیم دانسته‌هایی که از پیش داشتیم.

به اعتقاد من، یکی از موثرترین راه‌های درمان بیماری‌های فلسفه‌ی سیاسی و بهترین راه حصول خودآگاهی، توجه به مسایلی است که به معنای واقعی در بهترین رمان‌ها جدی تلقی شده‌اند. اگر - همان‌طور که عادتاً گفته می‌شود - دشواری اساسی زندگی سیاسی ناشی از ابهام و

کنید.

ادم استانتون برای اخلاق فردی رهم برای اخلاق عمومی ظوابطی مشخص و قاطع قابل است. ظوابطی که با جنبه‌های با اهمیتی از تجارب انسانی منافات دارد. او همه چیز را در حد کمال می‌خواهد. پندارگرایی ناب او سرانجام او را به همکاری با ویلی استارک سیاست‌پیشه‌وامی دارد و اقدام سیاسی استانتون نهایتاً او را قربانی سیاست عوام‌فریب استارک می‌کند.

ویلی استارک با اعتقادات سطحی، تنها

گنگی اصول و الزامات سیاسی است، یا به سخن دیگر، این دشواری ناشی از ناتوانی‌ها درداوری درست‌نسبت به آرمان‌ها و رفتارهای مبتنی بر اصول و ضوابط است، درنگ نباید کرد، چرا که رمان‌نویسان موثرترین راه حل این مسایل را در اختیار دارند. برای مثال، داستان "همه‌ی مردان سلطان" نوشته‌ی رابرت پن وارن را در نظر آورید و به کشمکش میان ادم استانتون، پزشک پندارگرا و مرد اندیشه و ویلی استارک، مرد واقعیت و سیاست‌پیشه‌ی مصلحت‌گرا و عوام‌فریب توجه



## نویسند‌های که از اندیشه‌های سیاسی جامعه انتقاد میکنند تبلیغات چی نیست . به یاری آثار نویسندگان سیاسی است که میتوان در ورای امور قراردادی و خشک اندیشی ، نقادانه اندیشید



حصول عمیقترین نوع خودآگاهی است .

خوانند‌های کنجگاو و علاقمندبا مشاهده‌ی نقل‌های شخصیت‌های داستان و با ملاحظه‌ی کوشش‌که باردن در هنگام روبه رو شده با وقایع برای فهم و قضاوت درست به کار می‌بندد ، خود نیز خودآگاه می‌شود . این رمان خواننده را به باز اندیشی در باره‌ی آنچه وامی دارد که پیش از این می‌دانسته است . آنچه را که از ویتگنشتاین نقل کردم ، را برت بن وارن در ترسیم زندگی سیاسی و تفسیر نوع دیگری از خودآگاهی در رمان خود باز می‌گوید .

### رمان در مفهومی دیگر

در کنار سرچشمه‌های رفتار سیاسی و اجتماعی تصورات و مفاهیمی کلی را می‌توان یافت که آدمی را به عمل در راه‌های خاصی برانگیخته است . ادراک مفاهیم نه تنها به علم دلالت الفاظ وابسته است ، سهل است ، به شناخت مبانی ادراک ذهن از چگونگی وجود امور و اشیاء نیز بستگی دارد . مطلب را به صورت دیگری در نظر بگیریم . بین

ترقند‌های سیاسی شاهزاده‌ی ماکیا ولی را دارد . کمال از دیدگاه استارک ، تمشیت امور از موضع قدرت است . در اندیشه‌ی سیاسی استارک ، برای رسیدن به مقصود باید غرامت آن را پرداخت . نقطه نظرهای او را از این نقل قول بهتر می‌توان دریافت .

بر اساس نظریه‌ی ارزش‌های تاریخی ، هر تغییری را غرامتی است . شما برای رسیدن به مقصود ، ناگزیرید که تاوان آن را بپردازید . ممکن است در دولت تغییری راه بیاید که خود آن تغییر با دگرگونی دیگری جایگزین شود . شاید شما اسم این را نظریه‌ی بیطرفی اخلاقی تاریخ بگذارید . به هر حال ، عمل در نفس عمل نه خوب است و نه بد . ما باید در باره‌ی نتایج قضاوت کنیم ، نه اعمال . ممکن است ما موری‌کما خلافا " آدم‌بدی است ، عملی را انجام ده‌د که نتیجه‌ی آن خوب باشد و ما موری که خلافا " آدم خوبی است ، مرتکب عملی شود که نتیجه‌ی آن بد باشد .

تصویر سیاسی استانتون و استارک بازگو کننده‌ی ابعاد قابل توجهی از زندگی سیاسی است . اما این تصویر هنوز درهم و آشفته است . جک باردن روزنامه‌نگار جوانی است که برای استارک کار می‌کند اما در باطن ستایشگر استانتون است . باردن به پستمجربای نظرگاه درست است . تلاش او برای درک عمیق ، گره‌های روشنفکرانه رمان بن وارن را ترسیم کرده است . نقلی باردن در حل بعضی انگیزه‌های سیاسی از خلال بررسی‌ها و داوری‌های ارزشمند او جلوه می‌کند . باردن سرانجام به این باور می‌رسد که تنها برپایه‌ی پیوند فکر و عمل به داوری‌استین می‌توان رسید ، زیرا بودماند مردانی که از روی خلوص نیت به آرمانی گرویده و اصولی را دنبال کرده‌اند ، اما در عمل به ورطه‌ی فساد کشیده شده‌اند . بارون سیاست را نه امر ساده‌ی می‌بیند که مشکل آن با گروه به اصول خوب حل شود ، و نه در محاسبه‌ی ساده‌ی سود و زیان . او سیاست را کشمکش خستگی ناپذیر میان مفید و موثر بودن و عمل به‌جا و در خور انجام دادن می‌بیند . باردن انسان را به عنوان وجود تاریخی که قادر به رام کردن این تلاطم و کشمکش باشد ، نمی‌یابد ، چرا که از نظر او انسان اسیر سرپنجه‌ی زمان است . به عقیده‌ی او برای درک سیاست ، تنها دست یافتن به واقعیت‌های عینی کفایت نمی‌کند . آنچه لازمه‌ی ادراک درست سیاسی است

مفاهیم و اعمال انسانی پیوندی درونی و ذاتی وجود دارد . مفاهیمی نظیر آزادی ، اقتدار و اجبار را می‌توان با بنیاد و کاربردی که در زندگی سیاسی دارند ، توضیح داد . هر گاه که موارد و شرایط کار برد این مفاهیم را بدانیم ، می‌توانیم مدعی باشیم که معانی آنها را دریافته‌ایم و حتی از تفسیر معانی آنها در حوزه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی واقفیم . اما این رابطه‌ی جانشینی مفاهیم ، به ندرت در رمان‌ها به چشم می‌خورد .

برای توضیح رابطه‌ی جانشینی ، از زمان " ۱۹۸۴ " نوشته‌ی جورج ارول شاهد می‌آورم . وقایع داستان در جامعه‌ی فرضی و در اقیانوسیه می‌گذرد . جامعه‌ی که با دولتی مقتدر و خودگامه که کارش کنترل افکار است اداره می‌شود ، حزبی که دروغ بزرگ و غوغا انگیز (هیستری) تسوده‌ی مردم را شعار خود قرار داده بر دولت فرمان می‌راند . وینستون اسمیت ، شخصیت اصلی رمان ، کارگر ساده‌ی حزبی است که به‌عنوان جولیا ، دوست دخترش در صدد کسب مختصری آزادی و جزئی زندگی خصوصی برمی‌آید . برحسب اتفاق با ابرین که از رهبران برجسته‌ی حزب است رو به رو می‌شود . ابرین اسمیت را قانع می‌کند که از جانب آقای گلدستین توطئه‌ی در جریان است تا حزب و برادر بزرگ در راس حزب را سرنگون کند . اسمیت پس از چندی توسط پلیس اندیشد ستگیر می‌شود و وانمود می‌گردد که پرده‌ماز دسیسه‌ی شومسی برداشته شده است . اسمیت و جولیا به دام ابرین می‌افتند و در زیر شکنجه قرار می‌گیرند . مغزشویی می‌شوند و به عنوان مومنان حقیقی به جامعه بازگردانده می‌شوند . این جامعه در اقیانوسیه واقع است ، جایی که راه فرار از چنگال حکومت خودگامی مطلق از هر سو بسته است .

اما آنچه رمان " ۱۹۸۴ " را بدین‌گونه جذاب

و گبراکرده و در عین حال موجب سوء برداشت از برخی مباحثات کتاب شده، توضیحات ارول درباره‌ی دو مفهوم زبان و آزادی است. ارول بین زبان قدیم و جدید تمیز قایل است. زبان قدیم در زمان "۱۹۸۴" همان زبان روزمره و رایج انگلیسی است که مردود اعلام شد و به تدریج جای خود را به زبان جدید می‌دهد که زبان رسمی اقیانوسیه است. همانگونه که گلدستین وصف می‌کند، زبان جدید چیزی نیست، مگر اندیشه‌ی مضاعف.

اندیشیدن مضاعف یعنی قدرت باورد داشتن بعد و عقیده‌ی ضدونقیض. پذیرش همزمان هر دو عقیده و قبول همزمان هر دو باهم. این کیفیت باید آگاهانه صورت گیرد. در غیر این صورت و چنانچه این کیفیت با وثوق و اطمینان حاصل نشود، احساسی بیماری‌آید که بطالت و گناه از جلوه‌های آن است.

## زبان و اندیشه

در سال ۱۹۸۴ هنوز کسی را نمی‌توان یافت که زبان جدید را چه در گفتار و چه در نوشتار، به عنوان تنها وسیله‌ی ارتباط به کار گیرد. کاربرد زبان قدیم و جدید با هم نشانه‌ی بازی است از این نکته که خود کامگی رژیم هنوز به مرحله‌ی مطلق خود نرسیده است.

شاهد این مدعا را در لزوم به وجود پلیس اندیشه و سلول‌های شکنجه‌ی توان دید که برای نافرمانی چون اسمیت و جولیا هنوز به کار می‌آید. اما چه باک، این نقیصه در سال ۲۰۵۰ با محو کامل زبان قدیم برطرف می‌شود. "هدف از زبان جدید تنها اشاعه‌ی وسیله‌ی بیان جدیدی نیست که بازتاب جهان بینی و راه و رسم فکری مصوب باشد، بلکه غرض این است که راه بر هر اندیشه‌ی دیگری بسته شود."

زبان و اندیشه آنچنان به هم وابسته‌اند که بیرون وجود واژه‌های زبان، مدلول فکری آنها نه قابل بیان تواند بود و نه قابل اندیشیدن، به گفته‌ی برای این، وقتی زبان نباشد که محمل اندیشه شود، طغیان علیه حزب و هر سرپیچی دیگری محکوم به نابودی خواهد بود. از این رو، هیچ فردی را یارای عملی نیست که آن عمل در نزد

دیگری مفهوم و مصداق داشته باشد. هیچ مفهومی بدون ما بازا، مدلول آن در زبان وجود نخواهد داشت.

در زمان ۱۹۸۴، ریشه‌شناسی به نام سایم، مسئولیت اداری را به عهده دارد که وظیفه‌ی آن نابود کردن صدها واژه در روز است. سایم به اسمیت می‌گوید: "ما می‌خواهیم زبان را پیراسته کنیم." "ما سرانجام هر گونه جریمی را ریشه کن خواهیم کرد، زیرا که در گنجینه‌ی واژگان ما واژه‌ای که بر جرم دلالت کند، وجود نخواهد داشت."

اما اسمیت نظری متفاوت و در عین حال نادرست در باره‌ی زبان دارد. به عقیده‌ی او،



زبان پدیده‌ای بیرون از عالم محسوس است و انسان برای درک واقعیت ناگزیر است که وصف حقیقی امر واقع را به خاطر آورد. در نظر او گویی، زبان و عالم واقع را رشته‌هایی به هم پیوند داده است. از این بازجوی اسمیت، او را به خطاپیش آگاه می‌کند: "بین وینستون، واقعیت در جهان خارج نیست. واقعیت در ذهن ماست، نه در جای دیگر."

در رژیم "کامل شده"ی اقیانوسیه، اصطلاح "آزادی" هیچ کاربرد ممکن ندارد، زیرا که این اصطلاح را تنها در موردی می‌توان به کار برد که امکان انتخاب وجود داشته باشد و وجود امکان انتخاب بدین معناست که علی‌البدل‌های انتخاب

همان قدر قابل شناسایی است که خود انتخاب اصلی. بنابراین هدف اصلی از وضع زبان جدید این است که امکان هرگونه انتخابی از میان برود. رمان "۱۹۸۴" پیشگویی پیامبرانه‌ی رویدادهای آینده نیست، بلکه تصویر مجامعای است که مفهوم آزادی و قابلیت انسان را در انتخاب سنجیده عمیقاً محدود کرده است. اساساً توانایی‌های بی‌حد شمار انسان در انتخاب‌های آینده - انتخاب‌هایی که هم اکنون نامعلوم است - به انتخاب‌هایی که انسان اینجا و هم اینکمی کند سخت وابسته است، نه به مجموعه‌ی واژگانی که از نیاکان ما به میراث مانده است.

## چشم اندازی دیگر

مرادم این بوده است که در حد امکان کار خود آگاهترین نویسندگان سیاسی را نشان دهم. نویسندگانی که به قصد وضع نظریات تازه، کشف واقعات یا فراهم آوردن اطلاعات قلم نزد ما اند. وظیفه‌ی نویسندگان برتر از آن است که دست به چنین کارهایی بزنند آنها با تاکید بر جنبه‌های خاص، جهان را با چشم انداز دیگری ترسیم می‌کنند. با وصف دنیا‌های ممکن آینده، به خواننده کمک می‌کنند تا دریافته‌های خود را باز بتابد و ودنیای خود را تفسیر کند. دنیای وهم‌آلود رمان نویس نه دروغ است و نه خیال خام، بلکه دعوتی است از خواننده تا با وجدان خویش بت‌های سیاسی و اجتماعی که راهبر زندگی او است، روبرو رو بایستد. با آگاهی از بینش رمان نویس و باز-سازهای او، انتخاب‌های انسان را در محدوده‌ی ضروریات سیاسی آشکارا می‌بینم، به یاری نوشته‌های نویسندگان برجسته‌ی سیاسی است که می‌توانیم از وزای امور قراردادی و خشک اندیش (دگماتیسیم)‌هایی که آزادی ما را محدود می‌کنند بگذریم، نقادانه ببندیشیم و اخلاقی عمل کنیم.

برگردان: عبدالحسین آذرنگ



## کی اسکارپتا - کلود پرو برشت و چین

✱ ایدئولوژی بورژواستی می کند به کمک نیروی  
یاس تسلط خود را بر عوامل تهدید کننده باز یابد.  
✱ نوشته‌ی برشت ، موضع بسیار روشن کننده‌ای  
دارد و از ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک و فرهنگ  
چین کمک گرفته است .



فریود و فرهنگهای شرقی (در این مورد اخیر و  
ناشناخته می‌توانیم به گودیلر رجوع کنیم که  
می‌گوید: "این تمدن نبود که در یونان زاده شد ،  
بلکه "غرب" بود . یکی از ظواهر خاص "غرب" در  
آنجا بوجود آمد و سرانجام بر آن مسلط شد و  
مظهر آن گردید . در زیباشناسی هگل مسئله‌ی  
وازدگی بیمارگونه‌ی شرقی یکی از علائم قابل توجه  
است (در بحران ایدئولوژیک و سمبلیک فعلی ،  
در این عناصر مقهور و زده‌نوعی رجعت هشدار  
دهنده وجود دارد که باید آنرا تحت نظر گرفت .  
این تحت نظر گرفتن دارای اهمیت فراوان

تولوژی بورژوازی شده‌اند و بهمین علت همیشه  
خطر یکنوع "باز پس گیری" و یا عکس العمل ایدئو-  
آلیستی وجود دارد ، بویژه که این ایدئولوژی از  
تمام جوانب مورد تهدید مبارزات طبقاتی است  
و استقلال نسبی در زمینه‌های کلامی و نشانه‌ای  
در معرض خطر قرار دارد .  
مبارزه‌ی ایدئولوژیک بلا انقطاعی که چنین  
موقعیتی بوجود می‌آورد ، مربوط به عناصر استراتژی-  
یکی می‌شوند که ظاهراً در خارج ایدئولوژی مسلط  
قرار گرفته‌اند . بنظر ما محورهای اصلی این قسمت  
خارجی عبارتند از ماتریالیسم تاریخی ، نظریات

"بنظر من اگر در مقابل برشت جبهه‌گیری  
انتقادی نداشته باشیم ، خود از موضع برشت منحرف  
شده ایم"

"مانفرد و کورت"

"غرب همیشه در جهت محور کردن صحنه

کار کرده است و این نیروی ذاتی اوست"

"زاک دریدا"

بہتر است با تذکری مطلب را آغاز کنیم ؛  
در اینجا دامنه‌ی کار ما مربوط به ایدئولوژی است  
(یاد قیق تر بگوییم ، صحنه‌ی ایدئولوژیک و ظواهر  
تئاتری و ادبی ایدئولوژی کو بنا بر این هیچگونه  
ملازمت سیاسی مکانیستی در بر ندارد . کلمه‌ی  
چین "نباید به هیچوجه عذری باشد برای نابود  
کردن ایدئولوژی بوسیله‌ی سیاست و یا به مفهوم  
دیگر عدم شناخت ویژگی‌های ایدئولوژی . در ضمن  
باید بگوییم که هرگونه ارجاعی به ماتریالیسم و یا  
افتراق در جنبش کمونیستی بین‌المللی در اینجا  
مصادق ندارد .

### ۱- موضع ایدئولوژیک

زمینه‌ی ایدئولوژیکی که مادر آن قرار داریم  
بوسیله‌ی دگرگونی‌های بی‌سابقه‌ی فرهنگی مشخص  
می‌شود که خود نتیجه‌ی کوششهایی هستند که در  
جهت منطبق کردن تمام نشانه‌ی و کلامی  
با ماتریالیسم دیالکتیک انجام گرفته‌اند و طبیعی  
است که در چنین راهی گسستگی‌های نظری و کلامی  
ایجاد می‌شوند . سولیر می‌نویسد : "همانطور که  
باید به گسستگی علم و ایدئولوژی توجه داشت ،  
لازم است وجود گسستگی میان ایدئولوژی و متن  
را نیز دریابیم . اگر گسستگی متن را بدرستی  
نشناسیم ، آنرا از زبان و بیان مثله گردانیم " . در  
موردی که ما از آن صحبت می‌کنیم ، شاید بہتر  
باشد بجای "زبان" یا بیان از کلمه‌ی "صحنه"  
استفاده نماییم .

این دگرگونی‌های فرهنگی در تسلط ایده -

انجام



**\* توجه برشت به فرهنگ چین ، هیچگاه باعث نشد موضع ماتریالیستی خود را رها کند .**

**\* رها کردن دیدگاه واحدتکثر پر مفهومی را ایجاد می کند و هرگونه بیان ایدآلیستی را از بین می برد .**

**\* برشت ؛ بطور تهدید کننده ای فرهنگ چین را در هنر غربی حضور داد .**

در ۱۹۶۸ در برلین نوشته شده و قسمتی از آن در شماره جدید "تحقیقات بین المللی" چاپ شده . استنباط ها و مراجع "چینی" بیشتر ناشناخته مانده اند ، در حقیقت ، برشت پیوسته به فرهنگ چین اهمیت داده است . ولی نه تنها در بعضی از نمایشنامه های او ، تم های چینی استفاده کرده (زن خوب سچوان ، دایره ی گچی ، تصمیم) بلکه یک نمایشنامه چینی را نیز کارگردانی نموده (ارزن برای لشکر هاشم) و بعضی از اشعار چینی (پو- شو - یه - و ما نوتسه تونگ) را برداشته و همچنین شعری در باره ی تکوین داشو چینگ سروده و در سال ۱۹۴۴ یک نمایشنامه را در باره ی کنفوسیوس آغاز نموده است . اما بدون شک قطعی ترین نقطه ی بر خورد او در ارجاع هایی هستند که در نوشته های تئوریک خود به فرهنگ چینی می کند (می دانیم که او برای نخستین بار در سال ۱۹۳۵ در مسکو به هنگام یکی از نمایش های مای لاگ - فانگ به فرهنگ چینی برمی خورد) .

تاکید می کنیم که توجه برشت به فرهنگ چین هیچگاه باعث نشده تا او موضع ماتریالیستی خود را رها کند ، کاملاً برعکس ، او به عنوان یک ماتریالیست سعی می کند چین را بشناسد اضافه

ایجاد

شده است که بر روی آن تکیه نکنیم . نکته اصلی اینست که مارکسیسم به آن اضافه نشده بلکه مستقیماً در آن دخیل است ، انگار که به تئاتر ماتریالیستی تبدیل شده باشد . یعنی یک تئاتر دیالکتیکی که به روند انقلابی پیوند خورده است و برشت این مسئله را بارها توضیح داده است و منتقدین آثار او نیز بر این مطلب تاکید کرده اند . (می توان رجوع کرد به آثار "بنجامین" ، "بارت" ، "دورت" و همچنین به گفتگوی برشت "که در سال



است ، زیرا ایدئولوژی بورژوازی می کند به کمک نیروی یا تسلط خود را بر عوامل تهدیدکننده با زیاد و شانس بزرگ تاریخی او نیز در همین نهفته است (به کمک همین نکته می توان علل این پدیده ها را درک کرد) . ۱ - فزونی گرفتن حساب شده ی بیش از حد ایدئولوژی های چپ گسرا و روزیونیست .

۲ - پایین آمدن مسائل جنسی در سطح یکسپادله و جریان گرفتن خیال باقی های جنسی بورژوازی . ۳ - رایج شدن عقاید معنوی و روحانی در مورد شرق که ایدئولوژی هیپی گری یکی از ظواهر نمایشی آن است) .

بنابراین باید این عناصر ویژه را از حوزه ی تسلط جویانه خود خارج سازیم و سعی کنیم تا به ایده آلیم بازنگردند . یعنی در مورد ماتریالیست بودن آنها مطمئن شویم .

از شرایط موجود می توان نتیجه گرفت که - یک "شیوه تولید آسیایی نشانها و مفاهیم" وجود دارد . (خوب می دانیم که چنین فرضی تا چه اندازه مخاطرمانگیز است . تصدیق می کنیم که این فرض بر هیچ رابطه ای میانگنیستی مابین مسائل اقتصادی و نشانهای و کلامی دلالت نمی کند ، اما این مزیت را دارد که به هیچوجه اجازه ی یکسان شدن اصول شرقی و غربی را نمی دهد و بنابراین دچار آن "تابینایی" غربی نخواهیم شد) . حالت کشیش ن یسوعی به هنگام تدریس علم پرسپکتیو به چینیان نشانهای کامل آن "واژدن" است که که باید در بعد تاریخی خود مطالعه شود تا تاثیرات

ناخود آگاه آن روشن گردد . نهفته بودن "شیوه ی تولید آسیایی نشانها و مفاهیم" در کلام غربی این فرض را بوجود می آورد که رابطه ای بیسن "مکتوب" شرقی و "کلام" غربی با تمام تناسب و قواعد و ظنین خاصش وجود دارد و این مسئله را واگ دریدا بیان می کند .

همانطور که فیلیپ سولر می گوید : "مهم ترین کار تشخیص دادن نقاط برخورد با فرهنگ های شرقی است ، البته با در نظر گرفتن امپریالیسم غرب" .

در این راه ، نوشته ی برشت موضع بسیار روشن کننده ای دارد و در عین حال از ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک و فرهنگ چینی کمک می گیرد . "مارکسیسم" برشت بیش از آن شناخته

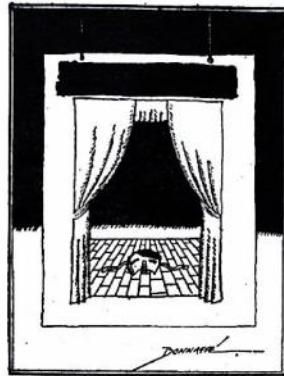


بر آن باید گفت که در کار برشت تضاد بین شرق و غرب نسبت به تضاد ماتریالیسم و ایده‌آلیسم یک مسئله‌ی ثانوی است. (البته نمی‌توان نتیجه گرفت که این تقدم همیشه در کارهایش وجود دارند). برشت از هنرچین تنها چیزهایی را حفظ می‌کند که به یک تغییر و تبدیل اساسی صحنه کمک می‌کنند - او می‌گوید: "هنرمند چینی تاثیر دور بودن از تماشاگر را از بقایای سحر و جادو می‌گیرد" اما "تنها کسانی می‌توانند از تکنیک‌های بازیگری متاثرچین کمک بگیرند که بتوانند از آنها برای مقاصد اجتماعی معینی استفاده کنند". هانس مایر (در کتاب برشت و سنت) می‌گوید: "برشت به خاور دور می‌رود تا شواهدی را برای مبارزه بر علیه زیبا شناسی فاقد زمان بورژوازی و تئاتر سفارشی و ارسطویی بیابد".

## ۲- مرکزگرایی چینی

تشخیص دادن مراجع چینی در آثار برشت و یافتن مفاهیم و نشانه‌های چینی در متون او، ما را در یکتانوع "مرکزگرایی" قرار می‌دهد "مرکزگرایی" که ملازم هر گونه رهایی از زیبا شناسی و ایدئولوژی مسلط است. در ابتدا اجازه دهید تا بخش نسبتاً طولانی از یک متن مهم برشت (و در عین حال ناشناخته) را در مورد نقاشی چین نقل کنیم.

برشت می‌گوید: "همانطور که می‌دانیم، ما چینی‌ها در هنر ما شناخت مناظر و مریا را رعایت نمی‌کنند، آنها دولت ندارند همه چیزها از نقطه نظر واحدی نگاه کنند، چشم قادر است خود بخود چیزهایی را کشف کند، اشیا نمایش داده شده نقش عناصری را بازی می‌کنند که هر کدام می‌توانند بصورت مستقل وجود داشته باشند، اما با اینحال روی کاغذ با اسنجام واحد خود را می‌سازند که قابل تقسیم نیست، می‌توان پرده‌های نقاشی را از یکدیگر جدا کرد بدون اینکه مفهومان را از دست بدهند، اما بهر حال یک دگرگونی ایجاد می‌شود. نقاشان چینی روی پرده‌ها قسمت‌های زیادی را بلا استفاده باقی می‌گذارند، ولی همین قسمت‌ها در ترکیب نقاشی اهمیت فراوان دارند، این قسمت‌های خالی به همان دقتی ترسیم شده‌اند که خطوط دور اشیا شکل گرفته‌اند. در داخل این سطوح خود کاغذ و یا



بوم نقاشی به عنوان یک ارزش و معیار کاملاً معین به کار گرفته می‌شود، هنرمند زمینه را نادیده نمی‌گیرد، وگرنه تمام پرده را نقاشی می‌کرد. در این نقاشی‌ها هر شیئی اهمیت خود را حفظ می‌کند، مثلاً یک آئینه که تصویری در آن منعکس شده، باز هم اهمیت آئینه بودن را در خود حفظ می‌کند، همین مسئله باعث می‌شود که تماشاگر کاملاً تحت تسلط نقاشی قرار نگیرد و از تخیل خود نیز استفاده نماید".

این وقتی به ما اجازه می‌دهد که بعضی از عناصر آن "شیوه تولید آسپایی مفاهیم و نشانه‌ها" را بیابیم و اهمیت انتقالی بی‌ار که برشت بوسیله این عناصر انجام داده، درک کنیم. رها کردن "دیدگاه واحد" کمتر بر مفهومی را ایجاد می‌کند و هر گونه بیان ایدئالیستی را از بین می‌برد (وجود جهنمی یگانه و حقیقی) و یک فضای طبقه‌بندی نشده را می‌سازد که از نظر فرهنگ ما قابل تصور نیست؛ "آلتوسر" بخوبی توضیح می‌دهد که این "مرکزگرایی" چگونه در ساخت متاثر برشت وارد می‌شود: "نمایشنامه‌های برشت به درستی از مرکز خارج شده‌اند، زیرا خودشان نمی‌توانند مرکزیت داشته باشند، چون از یک آگاهی ساده لوحانه و انباشته از خیال‌بافی آغاز می‌شوند که نمی‌توانند در مرکزیت قرار گیرند". بنا بر این - یک چنین مرکزگرایی، فاصله گرفتن از ایدئولوژی نیز هست.

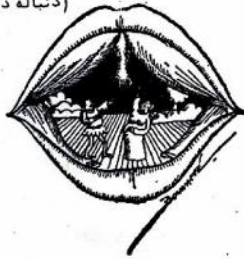
اصل دیگری که کنار گذاشته می‌شود بینش مکانیستی یک "کل" به عنوان تجمع اجزا است. نقاشی چین در نظر برشت مثالی کامل از دیالکتیکی کردن علائم و نشان‌هاست که در ایجاد کردن یک

بازی "نامنظم و روان کمک می‌کند. به کمک همین اصل تماشاگر نقش جدیدی می‌یابد که سازنده و فعال است: چشم می‌تواند به دنبال کشفیات خود برود و دیگر با حالتی منفعل یک محصول تولید شده را نمی‌پذیرد. عمل تماشاگر در او دیگر یک نگرستن ساده و یاب به عبارت دیگر، یکتانوع مطالعه‌ی ساده نیست، بلکه خود در "نوشتن" نیز شرکت می‌کند.

برشت برای این مسئله اهمیت خاصی قائل است، او می‌گوید: "باید تمامی تئاتر را تغییر داد، نباید با تغییر دادن متن نمایشنامه یا هنرپیشه‌ها و یا حتی تمام صحنه‌آرایی قانع شویم، بلکه تماشاگر نیز باید در این تغییرات سهیم باشد، او دیگر تنها یک مصرف کننده نیست، بلکه باید تولید کند".

و سرانجام باید روی نکته‌ای که نقاشی چینی آنرا مسلم می‌شمارد و غربی‌ها سعی در پنهان کردن آن دارند، تاکید نماییم: یعنی کاغذ یا بوم نقاشی، به عبارت دیگر مصالح و ابزار که مادیت کار و مفاهیم را می‌رسانند. در اینجا هر گونه تخیل بازسازنده (یعنی واقع‌گرای مطلق، یا آئینه‌ای که حالت آئینه بودن خود را از دست می‌دهد) و در عین حال هر گونه پرداخت در مقام ایجاد خطاهای با صره، محکوم است، زیرا خلأ قیت باید در هر لحظه خود را نشان دهد. نقاشی چینی هر چیز را واضح و ساده می‌نماید و اصولاً ایدئولوژی "حضور" و "شفافیت" را بطور اصولی رد می‌کند. بنا بر این فرهنگ چین که بوسیله برشت بطور تهدیدکننده‌ای در هنر غربی حضور می‌یابد، بدون اینکه دارای ایده‌آلیستی ساده لوحانه باشد، دریچه‌ای را بروی زیباشناسی غربی می‌گشاید که فرهنگ غرب آنرا نادیده می‌گرفت.

برگردان: فرید فاطمی  
(دنباله دارد.)



# ترکیه، کشتار به نام دموکراسی

## آشوب، ترور

بلوار "آتاتورک". ناگهان صدای مسلسل بلند می‌شود. در یک چشم بهمزدن، مردم بسمت در ورودی ساختمانی پناه می‌برند. ممکن است کشتار بزرگی برآفتد. همراه من می‌گوید: "مهم نیست، اگر کسی کشته شود، فردا رادیو اعلام خواهد کرد..."

"ظفر-ب" معاون دانشکده‌ی اقتصاد در آنکارا، چپگرایی است که آزادانه با دانشجویان حرف می‌زند، بحث می‌کند مقاله می‌نویسد و در رادیو و تلویزیون گفتگو می‌کند. اما این همه در ترکیه‌ی امروز کافی است تا یکی از آدم‌کشها گروه رقیب و تروریست‌های افراطی، گلوله‌ای را در قلب آدم بپشانند.

با این که هدف اصلی تروریست‌ها، شخصیت‌های بلند پایه‌ی سیاسی و حزبی است اما در صورت درگیری و روبرو شدن با گروه‌های رقیب، آنان به هر کس که باشد، حمله می‌کنند. روزنامه و مجلات، هر روز پر از گزارش و خبرهای ویژه‌ای در باب کشتار و تصفیه‌حساب‌های سیاسی است. رگبار مسلسل در یک کافه، تیراندازی در داخل اتوبوس پراز مسافر، انفجار بمب در مسجد، یا ساختمان‌ها و مقر احزاب و گروه‌ها، این همه عنوان‌های درشت‌هر روز روزنامه‌ها و مجلات است. تیتراهای اول روزنامه‌ی "نورکمان": "یک انفجار جنایت کارانه، زنان و کودکان بیگناه را تکه تکه کرد. قتل نماینده‌ی عراق در شرق ترکیه..."

## چهار قتل در هر روز

در جامعه‌ای که هر روز در اثر خشونت‌های سیاسی، چهار نفر کشته می‌شوند، هیچ کس در امان نیست. به این آمار توجه کنید: ۲۵۰ کشته در ۱۹۷۷، یکسال بعد ۱۱۷۰ نفر و سرانجام در شش ماهه‌ی نخستین ۱۹۷۹ خشونت سیاسی ۶۰۲

کشته شده است. و هیچ شهری نیز از این غوغا و کشتار در امان نمانده است. گر چه در چند شهر بزرگ تعداد کشته شدگان از دیگر مناطق بیشتر است (استانبول از ژانویه ۱۹۷۹، تا آغاز امسال ۱۲۲ کشته داشته است)، میزان این کشتار در دیگر شهرها هم روبه افزایش است (از ژانویه تا ژوئیه ۱۹۷۸، "ادنا" در جنوب، پانزده کشته داشته این رقم در ۱۹۷۹ به ۷۱ نفر بالغ شده است. "ازمیر" و "دیاربکر" اوضاع مشابهی دارند). در "ترکیه"، تروریسم از وضعیت حاشیه‌ای بدرآمده و به پایه‌ی اساسی زندگی و روند سیاسی هر روز ترکیه بدل شده است. آقای "بوران" در این مورد می‌گوید: "در ترکیه، تروریسم دستگاهی است که دارای سازمان و ساختاری دقیق و برنامه‌ریزی شده‌ای است."

امکانات و وسایل مبارزه، از حالت آماتوری درآمده و گستردگی همگیری یافته است. مواد منفجره، مسلسل و کلت به آسانی در دسترس همگان است. برای نمونه "مسلسل کلاشینکف ده هزار تومان" هفت تیرماکنوم ۲۵۷ اینچ هزار تومان... کشتن رقیب و قتل سیاسی، بین سی تا هفت هزار تومان خرج بر می‌دارد.

## توس بزرگ بورژوازی

دست راستی‌ها، گناه تمام آشوب‌ها، کشتار و بی نظمی‌های سیاسی و اجتماعی را بگردن کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و در کل چپ‌گراها می‌اندازند. "دمیرل" رهبر حزب عدالت در این مورد می‌گوید: "همه‌ی این آشوب‌ها را مساموران مسکو ساخته‌اند. اگر راستگراها به تروریسم و کشتار سیاسی متوسل شده‌اند، این تنها یک واکنش و برای دفاع از خود است" از دو هزار افراطی که در سال ۱۹۷۸ دستگیر شده‌اند، هزار و سیصد نفرشان عضو سازمان‌های فاشیستی بوده‌اند، که به حرف‌های رهبر لیبرال اهمیتی نمی‌دهند. "دمیرل"



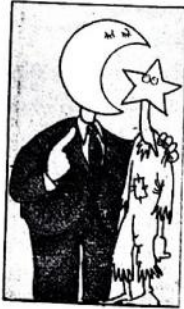
می‌افزاید: "دولت برای تصفیه این‌ها هیچ کاری نکرده... به همین دلیل است که رهبران "ترکیه" و از جمله "دمیرل" دوست شاه، طی دهسال کوشیده‌اند تا چپ را از هرگونه حضور در صحنه سیاسی بدور دارند.

البته نمی‌توان گفت که در میان چپ‌گراها، تروریستی وجود ندارد، یا جوانانی که در پی واژگونی رژیم باشند، اما بدون تجربه‌ی مبارزاتی - رهبران مبارزه‌چپ اکثراً "در فاصله‌ی سال‌های ۷۲-۱۹۷۰ زندانی یا کشته شده‌اند - بدون امکانات مادی، گسستگی و دسته‌دستی گروه‌های چپ - که به هفتاد گروه سیاسی تقسیم شده‌اند - در واقع می‌توان گفت که چپ از دور قدرت کنارمانده است... از آغاز جمهوری چپ

هدف اصلی سرکوب مداوم از سوی رژیم بوده‌اند و همین امر سبب ضعف روز افزون سازمان‌های



## "گمال"، دوست پولدارها گه می‌خواهد ترکیه پراز میلیونر و میلیاردر شود، یکی از عاملین اصلی سرکوب بر ضد طبقه کارگراست.



دستهای دیگر با طرح برنامه‌های اقتصادی به میدان آمدند.

در این میان "بخش خصوصی" نیز کم کم به وزنه‌ای در گستره‌ی سیاسی بدل شد. "آتاتورک" اعلام می‌کند: "... باید به قوانینی که خواهان تسهیلات مالیاتی، وام‌ها و امکانات مالی است رای داد. ... ولی با تاکید بر سرمایه‌های خارجی می‌گوید: "ما هیچ ضدیتی با سرمایه‌هایی که روانه‌ی ترکیه می‌شوند، نداریم. ... بدین ترتیب بود که بورژوازی کم‌کم شکل گرفت و به وزنه‌ای در اجتماع ترکیه بدل شد.

بورژواها ناگهان بسمت سیاست کشیده شدند و کوشیدند تا قدرت را بدست گیرند. در اندک زمانی حملات بورژواها از هر طرف بسمت گردانندگان سیاست آغاز شد. در ۱۹۴۸ یکی از نمایندگان اتحادیه‌ی بازرگانی می‌گوید: "دولت گرای بدین معناست که اقتصاد ما در بست به واسطه‌ی گردانندگان و از بالا فراهم شود. و ما می‌خواهیم این وضع از بین برود. ..."

از سوی دیگر، بورژوا لیبرال‌ها با تاسیس حزب دمکرات در ۱۹۴۸ این امکان را برای خود بوجود آوردند که در ظاهر بصورتی دمکراتیک (انتخابات) قدرت را بدست گیرند. اما با آغاز ۱۹۵۰ کار رقابت با بورژوازی دولتی بالا گرفت و بزودی به کشتار و آشوب انجامید.

طبقه‌ی مرفه، مالکین و تجار که با روی کار

۲۹

سوسیال - دمکرات "آقای اجویت"، حاضر به هیچ گونه همکاری با چپ و گروه‌های مترقی نیست. و تا جایی پیشرفته‌است که حتی از مراسم تشیع جنازه‌ی کارگران مبارزی که قربانی تروریسم شده بودند خودداری کرد.

وی می‌گوید: "سال گذشته، هفت عضو حزب ما بوسیله‌ی یکی از افراطیون کشته شدند. من برای تشیع جنازه‌ی آنان به فرماندار نظامی، استاندار، و وزیر کشور مراجعه کردم، بی نتیجه بود. تا اینکه شخص نخست وزیر بمن این اجازه را داد. البته به این شرط که مراسم تا سرحد امکان بطور خصوصی انجام شود!!"

قربانیان خشونت‌های سیاسی، اکثراً از مبارزین چپ یا دمکرات‌ها هستند و قاتلین همیشه می‌توانند از دست پلیس بدون قدرت فرار کنند. در واقع تروریسم در ترکیه، واکنش ناامیدانه‌ی چند نیهیلیست یا پوپولیست‌های سرخورده از انقلاب نیست. تروریسم آشکارا از سوی گروه‌های افراطی راستگرا حمایت می‌شود. این‌ها، پول و امکانات را در اختیار تروریست‌ها می‌گذارند و آنان را از درگیری با پلیس نجات می‌دهند، و هدفشان از تمامی کمک‌ها این است که بورژواها بطور قطعی قدرت سیاسی را در دست گیرند.

راستگراها در ساختار جامعه امروز ترکیه دو فراکسیون مکمل راتشکیل می‌دهند که هر دو برای رسیدن بقدرت و رهبری کشور، سخت با یکدیگر در جدال و مشاجره هستند.

### ریشه‌های تاریخی

با پایان گرفتن جنگ‌های داخلی و خروج غرب، نظامیان، سرمایه‌دارها و مالکین دست بکار شدند. جمعی با تاسیس "حزب جمهوری خلق" و با شعار "دمکراسی برای مردم"، آغاز به فعالیت‌های اجتماعی کردند و

مترقی شده‌است.

"مصطفی کمال، زمیندار و فنودال بسزرگ (مالک ۱۶۰۰۰ هکتار زمین زراعتی) و موسس نخستین بانک معاملاتی ترکیه بهر وسیله‌ای که شده است می‌خواهد از "وحدت ملی" سخن گوید او در گفتگوی اشاره می‌کند: ما یک توده‌ی یک پارچه هستیم، بدون طبقه و امتیاز و برتری... "کمال که خود را دوست "پولدارها" می‌داند در این آرزوست که کشورش پراز میلیونر و میلیاردر شود، یکی از عاملین اصلی سرکوب و مبارزه خصمانه بر ضد طبقه کارگر است. طی اعتصابات سال ۲۷-۱۹۲۵ صد ها تن از سوسیالیست‌ها دستگیر و زیر شکنجه کشید. وی با تکیه بر پارامی از موادی که "موسولینی" در قوانین فاشیستی وضع کرده بود، هر گونه کاربرد وازه‌ی کمونیست و مارکسیست را ممنوع اعلام کرد.

توقیف کارگران مبارز، تعقیب روشنفکران - (ناظم حکمت از ۱۹۲۷ د ر تبعید بود) -، قانون کار که مانع هر گونه آگاهی طبقات و تشکل طبقه‌ی کارگراست مانع پیشرفت و گسترش سازمان‌های سندیکایی و سیاسی طبقه‌ی کارگر شده‌است. اگر چه چپ‌هدف اصلی سرکوب است، اما "حزب کارگر" تقریباً ده هزار عضو، "حزب انقلابی سوسیالیست" و "حزب کمونیست" تعدادی کمتر از این "عضو دارند.

برای راهپیمائی روز اول ماه مه، علیرغم ممنوعیت‌های دولت نظامی استانبول، رهبران سندیکایی مردم را به شرکت در تظاهرات فورا خواندند. در این جریان رهبران سندیکایی مدت دو ماه رادریزندان بسربردند. حتی یکی از رهبران سندیکایی که در خارج از کشور بود، به مجبور بود در فرودگاه دستگیر شد. با قوانینی که امروزه تصویب شده‌است، دولت همین افراد را می‌تواند به اتهام "برهم زدن نظم عمومی" و "توطئه بر علیه رژیم"، به سه سال زندان محکوم کند.

"بوران" در تشریح خود می‌افزاید: "دولت

انجام

## همسر یک میلیاردر: "آنچه ما لازم داریم یک دیکتاتور خوب است، بله: تنها یک دیکتاتور خوب می‌تواند همه کارها را روبراه کند..."

بهر تقدیر باید دید که فاشیسم به چه درد می‌خورد. در این بازی، چنان که شکست انتخاباتی حزب جمهوری خلق و استعفای اجویت نشان داده، پیوسته دمکراسی بازنده است. چیزی که راستگراهای خواهند، روی کار آمدن یک دولت قوی است و بدین ترتیب است که دمکراسی فدای مبارزه با آشوب و تروریسم می‌شود.

### امیدهای یک دیکتاتور خوب

اگر هیچ کدام از کارخانه دارهایی که ما با آن‌ها دیدار کردیم، ظاهراً به این حرف "مندرس" در ۱۹۵۶ "به دمکراسی باید کمی هم راحت باش داد" عقیده‌ای ندارند، اما همه از جنبه‌های گوناگونی بدان پرداخته‌اند. یکی از میلیونرهای شهر "ازمیر" می‌گوید: "در ترکیه اگر کسی در حال نوشتن شعاری روی دیوار بگیرند، تنها او را ۲۵ لیره جریمه خواهند کرد، اما نمی‌توان برای دمکراسی، آدم‌ها را دیوار فرض کرد. در کشور ما هر کس خود را در حال حمله به همسایه‌اش فرض می‌کند..."

صاحب یک کارخانه‌ی سازنده‌ی مواد غذایی می‌گوید: "برای مدتی یک حزب واحد، منضبط و قدرتمند باید بر کشور حکومت کند... و یک میلیارد دیگر عقیده دارند: "گسنگی و شکاف در دمکراسی بسیار عظیم است. با این همه اعتصاب و آشوب، اقتصاد کشور رو به نابودی است. اگر یک دولت قوی داشتیم که می‌توانست نظم را برقرار کند، از این همه اعتصاب و مخالفت کارگران با کارفرمایان جلوگیری می‌کرد، برای ما مسئله‌ی افراد در میان نیست، ما خواهان دولتی هستیم که بگونه‌ای واقع‌گرایانه بتواند از خود و اکثرتشان دهد و نظم را در جامعه برقرار سازد، و از سیاست‌بازی دست بردارد... گویی این همه، تنها از دست سرهنگ "تورکز" و دارودسته‌اش برمی‌آید.

در این میان همسر یک میلیاردی معروف در زیرنگاه‌های خصمانه‌ی شوهرش از خواست اساسی بورژوازی ترکیه سخن می‌گوید: آن چه ما لازم داریم یک دیکتاتور خوب است، بله تنها یک دیکتاتور خوب می‌تواند همه کارها را روبراه کند... و هنگامی که از وی می‌پرسم آیا هیچ دیکتاتور خوبی را می‌شناسد، جواب می‌دهد: "بله، دو نفر را می‌شناسم، فرانکو و آتاترک..."

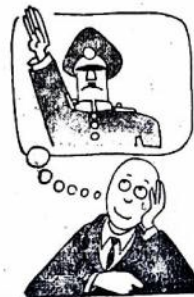
و عملیات بپردازند... و آن‌ها را در ردیف نیروهای شبه نظامی و داوطلب جا می‌زنند. هرج و مرج و کشتار کور سال‌های هفتاد، حاصل همین سیاست خیانت آمیز است..."

### نابودی رژیم

اصلاً نمی‌توان مطمئن بود که با بازگشت "اجویت" - حزب جمهوری خلق - به قدرت از ژانویه ۱۹۷۸ کوچکترین تغییری در سیاست این حزب رخ داده باشد. مسئله تنها این نیست که حزب جمهوری خلق به تروریسم میدان داده است. "اجویت" رهبر این حزب، خود شاعر و فردی انسان‌دوست است و بی شک می‌توان او را یک دمکرات نامید، اما وی از گسترش آشوب، منظوری جز آن چه خود بما گفته است، دارد: "مبارزه بر ضد تروریسم با روشهای تروریستی" در این جاست کمی‌توان برسد، اگر هدف مبارزه بر ضد تروریسم است، پس دارودسته‌ی آدم‌کشان سرهنگ "الپ‌سلان-تورکز"، یعنی "نهضت ملی" در جامعه ترکیه چه می‌کند. البته "اجویت" در برابر ما آنان را محکوم کرده و می‌گوید: "اینان آشکارا از آدم‌کش‌ها حمایت می‌کنند... اما شللول‌کش‌های سرهنگ "تورکز" هرگز به پای میز محاکمه کشیده نشده‌اند. "اجویت" در این مورد هم دلیلی دارد، می‌گوید: "تنها دلیلش این است که برخی از وزرا معتقدند که هنوز زمانش نرسیده است... اما بگفته‌ی یکی از ناظران "احتمالاً برای خود اجویت نیز هنوز زمانش نشده است... نهضت ملی، بخشی از آرای "دمیرل" را بخود جلب کرده است و تعقیب سرهنگ تورکز و ممنوعیت و جلوگیری از فعالیت سازمان وی، بمعنای پیشبرد حزب عدالت رقیب اصلب حزب جمهوری است... "دبیر روزنامه‌ی چپ‌گرای "جمهوریه" نیز همین عقیده را دارد: "اجویت گمان می‌کند که "سرهنگ" آدم بسدرد بخوری است، چرا که سبب تضعیف موقعیت "دمیرل" است..."

آمدن "مندرس" از قدرت بدور مانده بودند، با سقوط وی در ۱۹۶۵ از نو قدرت را بدست گرفتند. این بار آنان تصمیم داشتند که برای همیشه سر کار باقی بمانند. حزب جمهوری خلق بیش از پیش خود را بمردم نزدیک کرد و در این فاصله، فضای سیاسی نیز آزادتر شد. با تصویب قانون اساسی جدید در ۱۹۶۱ مردم به پارامی از حقوق اساسی خود از قبیل حق اعتصاب، آزادی بیان و اجتماعات دست یافتند.

بورژوازی لیبرال که از رادیکال شدن حزب جمهوری خلق هراس داشت، و از سوی دیگر از احزاب چپ نیز می‌ترسید، و هراسان بود که چپ بخش عمومی را در اختیار خود درآورد، تصمیم گرفت که برای همیشه مانع هر گونه فعالیت و سازمان بندی سیاسی ای شود که آنها را "دیوان سالاران و فن سالاران" می‌نامید. در طول ده سال نخست وزیری "سلیمان دمیرل" (از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۸ و از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷) بورژوازی لیبرال تمام مردان خود را در راهش مشاغل مهم و حساس نهاد و این امکان را بوجود آورد تا نخستین سازمان‌های تروریستی پای بگیرند. یکی از اساتید دانشگاه ترکیه در تز خود می‌نویسد: "دولت‌مدان، توسعه و سازمان بندی گروه‌های کوچک راست افراطی را ممکن و حتی تحت حمایت خویش قرار دادند. به آن‌ها اجازه داده شده تا در کپ‌های شبه نظامی به آموزش





## ارتباط فرمانده نیروی

دریائی

با آمریکا



یکرازموضوعات خواندنی روزنامه‌ها درروزهای گذشته دستگیری دریادار علوی، فرمانده نیروی دریائی بود. آنطور که گفته و نوشته شده است فرمانده نیروی دریائی با آمریکا ارتباط داشته است. نکته درخور توجه این است که دریادار علوی در زمان دریادار مدنی، معاون و جانشین او در نیروی دریائی بود. اکنون هیچ سخنی از فرمانده پیشین نیروی دریایی نیست و او با وجود افتخارهای بانسجویان مسلمان بیرو خط امام، پیش از این

نامزد ریاست جمهوری بود و اکنون نامزد مجلس شورای ملی از شهر خود، کرمان است. هرآینه، باید در انتظار محاکمه دریادار علوی ماند، شاید در این محاکمه کسان دیگری هم افشا شوند.

## کاهش تعطیلات نوروز

یکراز پرسروصداترین لایه‌های اجتماعی در هفته‌های گذشته، دانش‌آموزان بودند. دولت و شورای انقلاب تصمیم گرفتند که تعطیلات نوروز را کاهش دهند. البته هیچ‌دلیلی برای این تصمیم پاره‌نشد و معلوم نیست که با اینهمه بیکار که در کشور هست، حکومتیان چه‌اصرازی دارند که دانش‌آموزان را زودتر فارغ‌التحصیل کنند، اما رویه‌برفته از لایه‌های گفتمانی رادپوئی و تلویزیونی مسئولان بگموضوع به‌چشم می‌خورد و آن است که آنها نوروز را تعطیل می‌کنند، درحالی که واقع‌آمر چنین نیست. در آن روزها در بین مردم هم این زمزمه در گرفت که حکومتی‌ها با روزها و آئین‌های ایرانی عناد دارند. وهه اینها سبب شد که آقای رئیس‌جمهور در یک فطق تلویزیونی از نوروز تجلیل کند و این شائبه را بزدا بد که حکومت می‌خواهد نوروز را اصولاً حذف کند.

به‌هر حال دانش‌آموزان راهه اعتراض‌ها و تظاهرات خیابانی و شلوغ کردن در مدارس هنوز به نتیجه نرسیده‌اند.

## بررسی جنایات شاه

کمیسیون تحقیق بین‌المللی سرانجام در تهران به بررسی جنایات شاه پرداخت. نخست‌گمان مرفت سوگو با آمریکا همین انتظار داشت که با تشکیل این کمیسیون مسأله گروگان‌های آمریکائی در ایران حل شود. اما آیت‌الله خمینی با واگذاری سرنوشت گروگان‌ها به مجلس شورای ملی آمریکائی‌ان را باردیگر مات کرد. موضوع قابل توجه در مورد تشکیل کمیسیون این است که بسیار رسمی‌تر از آن برگزار شد که انتظار مرفت و به همین جهت انعکاس توده‌ای نیافت و ارزش آن تا حد برگزاری سمینارها و کنفرانس‌های رسمی تنزل کرد. علاوه بر این در مورد جنایات شاه بهترین شاهد می‌توانست کانون زندانیان سیاسی باشد و باید یک‌بسر ماجرا می‌بود، اما چنین نشد و برگزارکنندگان به شهادت معلولین دوره انقلابه بستند کردند.



طرح ترافیک در روزها که اجرا شد، خیابان‌ها را خلوت و هوا را تمیز کرد. ضمناً همه آنها که ماشین ندارند، در این روزها شهر را تلذیب یافتند.

## گزارشی از روابط ساواک و سازمان جاسوسی کانادا

# کانادا، متحد آمریکا



- \* سفارت کانادا در فرار سرمایه‌ها از ایران مانند لانه جاسوسی فعال بود
- \* معاون ثابتی در اتاوا دانشجویان انقلابی ایران را شکار می‌کرد
- \* جاسوس کانادایی مستقیماً با خانم پاکروان در تماس بود
- \* دانشجویان ایرانی در بازگشت از کانادا با انبوهی از مدارک و پرونده‌ها در ساواک رویرو می‌شدند

«پرویز ثابتی» در «اوتوا» با گذرنامه سیاسی و به‌عنوان دبیر اول سفارت شاهنشاهی در «اوتوا» سردمدار مأمورین ساواک در فاصله‌ی سال‌های ۵۲ تا ۵۷ بود. این شخص ده‌ها خیرچین و مأمور در میان ایرانیان و دانشجویان و سازمان‌های مبارز پراکنده بود، و بدست‌آنان اخبار مربوط به فعالیت‌های مبارزین را جمع‌آوری کرده و به ساواک می‌فرستاد. دولت «کانادا» از تمامی فعالیت‌های «امیدی» اطلاع کامل داشت و طبق مدارک موجود در تمامی زمینه‌ها، با وی همکاری می‌کرد. طبق قوانین «کانادا» تعقیب افراد، کنترل نامه و تلفن غیرقانونی است، اما «امیدی» از این ممنوعیت‌ها معاف بود و مدارک با مأمورین امنیتی «کانادا» ملاقات و اطلاعات لازم را رد و بدل می‌کرد.

### جاسوس‌های کانادا در ایران

سفارت کانادام در ایران جاسوس‌های متعددی داشت که مدام با مراکز ساواک در تماس بودند. سفارت کانادا علاوه بر وابستگی نظامی که جاسوس عالی‌رتبه‌ای بود و سرهنگ «اوتو» که با مقامات مستشاری نظامی آمریکا و سیا در ارتباط بود، جاسوس دیگری داشت بنام «ک. ج. سگروسون» با عنوان کنسول و دبیر اول و مسئول صدور ویزا. «سگروسون» در ساواک مستقیماً با خانم «پ. پاکروان» عروس «پاکروان» معدوم در تماس روزانه بوده است و نام و اطلاعات مربوط به متقاضیان ویزا و مهاجرت‌را در اختیار خانم «پاکروان» قرار می‌داده و متقابلاً از وی اطلاعات مربوط به کانادایی‌های مقیم ایران را دریافت می‌داشته است. طبق روابط و قراردادهای موجود بین دو سازمان، اگر ساواک فردی را صالح تشخیص نمی‌داد و در پرونده‌ی وی مواردی می‌یافت که گویای تمایلات ضدغربی بود، به «سگروسون» اطلاع می‌داد و وی هم از دادن ویزا به آن شخص خودداری

مجازی فرار مأمورین شش دیپلمات آمریکایی که پاتوتنه و همسستی سفارت کانادا و دست‌نشانده‌ی آن امریکایی در این مرکز جاسوسی در تهران صورت گرفته است، نماینده‌ی دیگری از برنامه‌های همه‌جانبه‌ی همکاری دست‌نشانده‌ی کانادا و آمریکا بر علیه جنبش ضدامپریالیستی ایران است. برخی کانادارای حقوق اقامتی از امپراطوری استعمارگر امریکادانسته که همچون عامل و نوکر می‌دانند که در خدمت مفاع درازمدت و کوتاه مدت امپریالیسم امریکایی عمل کرده و می‌کنند. پلیس امنیتی کانادا بنام «ا. س. ام. پی.» در واقع شمشه‌ای است از سازمان «سیا» و «اف. بی. ای» که در داخل و خارج کانادا سرگرم فعالیت است. این سازمان در سال‌های سیاه حکومت طاغوت، بدستور امریکایی همدردی کسترده و پیوسته‌ای با سازمان‌چینی امنیت ایران داشت و با وجود ممنوعیت‌فانونی، صدها عمل غیرقانونی یرشد ایرانیان مقیم آمریکا، پویژه دانشجویان انجام داده و اطلاعات کامل و جامعی در مورد مبارزان ایرانی و فعالیت‌های ضداریامری در کانادا در اختیار ساواک قرار داده است. پلیس امنیتی کانادا یگونه‌ای مداوم و سازمان‌یافته عکس‌ها و فیلم‌هایی از عملیات و فعالیت‌های مبارزان ضد رژیم و نوارهای صدا و گفتگوهای تلفنی آنان را به سازمان امنیت مسترد داشته است که به دستگیری بسیاری از دانشجویان انجامیده و نمونه‌های بسیاری از آن به‌همان بزرگوین مبارزان به‌عنوان مدرک ارائه شده است. بسیاری از این مدارک جاسوسی، همچنان در ارشیوهای ساواک باقی است.

### ساواک در کانادا

ساواک معمولاً در هر سفارتخانه، یک مأمور رسمی به‌عنوان دبیر اول و غیره داشت. طبق مدارک بدست‌آمده «مهندس امیدی» معاون سابق

می‌کرد.

در دیماه ۵۷ حدود چهارده نفر از ایرانیان مقیم مونترال بازداشت و به‌قید ضمانت آزاد شدند و به‌دنبال آن یکی از متضمین امور ایرانیان در اداره‌ی مهاجرت کانادا در مونترال، آقای فاکس به‌تهران آمد و در مدت سه هفته‌ی اقامت خود، پند از ملاقات‌های متعددی مقامات ساواک و وسایل استرداد ایرانیان را فراهم آورد که انقلاب پیروز شده و کلیدی فرار و مدارک «فاکس» و ساواک را نقش بر آب کرد.

### رشوه و پارتی‌بازی

سفارت کانادا، علیرغم قوانین مشخص اداری مهاجرت کانادا، برای سردمداران رژیم پهلوی و افرادی که با دریافت و پرداخت رشوه‌های کلان برای موسسات و شرکت‌های کانادایی قراردادهای تجاری و صنعتی منعقد می‌کردند، ویزای دائم و بدون صرف‌وقت لازم (حدودشش ماه) در مدت چند دقیقه صادر می‌کردند. بسیاری از روسای سازمان برنامه، معاونین و وزرای کابینه، حتی برای منشی‌های خود هم «اجازه اقامت دائم» گرفته‌اند. مدیران کل سازمان برنامه که پروژه‌های پخش‌ساخته «ایریک» زیر نظر آنها بود و ستانور شایگان و بسیاری از امراء ارتش و ساواک، چند نفر از شرکت «چوکا» صنایع چوب و کاغذ که بدست‌متضمین کانادایی‌دایر شد نیز در ردیف همین گروه بودند. در فاصله‌ی سال‌های ۵۶-۵۷ که موج انقلابی و ضد امپریالیستی خلق ایران حرکت



# علیه انقلاب ایران



آقای کارتر آمریکاییان گریخته از ایران را می‌نوازد. لابد او پیش‌ازهمه از سفارت کانادا در تهران متشکر است.

نوبت را آغاز کرده، بسیاری از عوامل و سرمایه‌داران باشتاب اندوخته‌های خود و ثروت ملی ایران را از کشور خارج کردند. سفارت کانادا در این فرار سرمایه از ایران نقشی برابر با «لانه جاسوسی» آمریکا داشته است و برای این خیل غارتگری هرگونه تسهیلات را فراهم آورد.

د.ر. سی. ام. پی، اطلاعات و مدارک مهمی درباره‌ی ایرانیان مبارز در اختیار ساواک قرار داده است. چه‌بجا و شایسته است مقامات ایرانی سکوت‌راشکنند و اسرار جاسوسی را فاش سازند. خبرچینان ساواک در همکاری با پلیس امنیتی کانادا از امکانات، سیستم‌ها و تاکتیک‌های پیشرفته‌ی جاسوسی «آر. سی. ام. پی» بهره‌گیری می‌کردند. مبارزین و دانشجویان به‌هنگام بازگشت به ایران با انبوهی از مدارک و پرونده‌ها در ساواک روبرو می‌شدند. مأمورین ساواک این مدارک را از پلیس مخفی کانادا می‌گرفتند.

دانشجوی مبارزی که در سال ۵۱ اسیر ساواک شده بود، می‌گفت در سال ۴۹ برای گرفتن اجازه‌ی تظاهرات و راهپیمایی بانام مستعار نفوی به پلیس مونترال مراجعه می‌کند. به‌هنگام مراجعت، پس از دستگیری، مأمور ساواک به او می‌گوید، بیهود زحمت‌نکن، کانادا همه‌چیز را به‌ما گزارش کرده است. آن‌گاه فتوکپی نامه و نوار گفتگوهای تلفنی وی را ارائه داده و می‌افزاید: «شما بیست و چهارساعت تحت‌مراقبت بودید...»

مقامات سفارت کانادا، حتی فرم‌های تقاضای

# آقای رئیس جمهور!

## آیا شما هم...؟

هستند... اسناد و مدارک هم که آقای استاندار باید در تلویزیون نشان بدهد اجساد شبانه‌ی چون توماج و جرجانی و مخوم و واحدی است که به وحشیانه‌ترین صورتی به شهادت رسیدند...

آقای رئیس‌جمهور! شما بدون تردید اطلاع دارید که این افراد روز ۱۸ بهمن در گنبد دستگیر شدند و به زندان اوین منتقل گشتند... مسلماً این افراد نمی‌توانند در تظاهرات روز ۱۹ بهمن گنبد شریک داشته باشند و بهمین دلیل در آنچه که آنجا روی داده، اینها دخالتی نداشته‌اند. غمنا آقای رئیس‌جمهور، گویا شما به خانواده‌های این افراد اطمینان داده بودید که موشی از سر آنها کم نخواهد شد... و حالا معلوم گردیده اجساد زندانیان اوین را در بین راه بجنورد و گنبد پیدا کرده‌اند... آقای رئیس‌جمهور، در این ماجرا کسی نمی‌تواند اتهامی به آقای خلخالی ببندد و چون ایشان روز اولی که وارد گنبد شدند، گفتند این دفعه دیگر برای کشت و کشتار نیامده‌ام... خودشان اظهار داشتند برای مبارزه با فتوالمیس به منطقه آمده‌اند و معلوم شد که میتوان در ظرف چند روز فتوالمیس را ریشه‌کن ساخت... اما آقای رئیس‌جمهور شما چه جوابی به مردم میدهید؟ آیا هنوز هم معتقدید گزارش استاندار و سخنان شما درست بوده است؟

استاندار، که برای شما دوباره خیانت و جنایت ترکمنها گزارش تهیه کرده بود حالا در برابر این پرسش که چرا این چهار نفر را از قلمرو حکومتی شما بیرون بردند، میگوید نمیدانم و در ضمن همین آقای استاندار که بشما گفته بود دشمن در محلات گنبد خانه‌هایی ساخته که بهم راه دارند و استحکاماتی در حد خط ملزنیو یا زیگفرید بوجه آورده‌اند اینک بالحن شرم‌آلودی میفرمایند که اصلاً در آن ایام در کفترانس استانداران تشریف داشته‌اند... ملاحظه میفرمائید آقای بنی‌صدر؟

بلاین ترتیب تصدیق میکنید که من حق دارم نگران شما باشم زیرا بر ارضی دارید اسیر گزارشها و گزارشگرانی میشوید که تا بحال به کرات دست‌گلبلی آنچنانی به آب داده‌اند... و در برابر نطق اهواز شما ملت هم حق دارد که بگوید: آقای بنی‌صدر، آیا شما هم...؟

ویزا و مهاجرت ایرانیان و همچنین دیگر اطلاعاتی را که از فرم‌های درخواست ویزا بدست می‌آید، در اختیار ساواک قرار می‌داند.

### مقامات ایرانی چرا افساء نمی‌کنند

باوجودی که همه فعالیت‌های جاسوسی همکاری دستگاه‌های امنیتی کانادا و دیگر کشورهای غربی با ساواک فاش شده است مقامات مسئول ایرانی از انتشار و افشاء این مدارک همچنان ابادارند. ده‌ها نفر از مبارزان ایرانی، بخاطر اقدامات جاسوسی‌های کانادایی گرفتار ساواک شده و روانه‌ی زندان گشته‌اند. از سوی دیگر بنابر اطلاعات موجود، دولت کانادا هم اکنون به ده‌ها جاسوس، شکنجه‌گر و مقامات ارتش ضدخلفی پناه داده و به آن‌ها مسکن و حقوق می‌دهد. آنچه بارها از سوی نیروهای انقلابی و مترقی مطرح شده و برای خلق مبارز ایران اهمیتی حیاتی دارد، این است که چرا بقدرت رسیدگان با وجود ضرورت محض، به هیچ‌صورتی حاضر به افشاء اسناد و عاملین داخلی و خارجی ساواک و همچنین مدارک همکاری ساواک با دیگر سازمانهای امنیتی شرقی و غربی نیستند.

# و این شیخ علیخانها

اگر بنا بود «زور» کار کند محمدرضا شاه بود  
سید احمد خمینی  
(بخشی از سخنرانی آبان ۵۸ پیرامون چگونگی  
بازگشت اختناق)

در این لحظات باریک و بحرانی و درعین حال فراچنگ آمده و معتقم از قیام یهین، اندیشیدن به روزگار قریب و ستم‌بار گذشته و پیروزی حق بر باطل، به شکست ارتجاع یا حتی تصفیه بنیادی و طبقاتی آن به ویژه در شرایطی که جامعه ایران کم به ۲۴ دوره سه استبداد مرکب از دیگر فرو می‌رود و بحران بسی از سیز روز افزون گروه حاکمه با خون‌آویزه خلفای ایران و مقدم بر همه ستم‌ها و رذیله‌های زحمتکشان بی‌وفه رویه گسترش است، و فریب توده‌ها درآید حتی گسترده‌تر از پیش به اسون دین و قدرت و وعده‌های سر حرمین شکل می‌گیرد، اندیشیدن به ستمهای اهریمنی شاه و چگونگی برافروختن کاختهای پیداندیروزی در شرایطی که دیوارهای فروریخته آنها - کبرم که به معماری دیگر - به سرعت در حال فروکشیدن است، بر گمان برآمده از خوش‌باوری، کوه‌یمنی و دل‌سپاری به رونق بازار تباه است. حدرحد و مستولیت انقلابی همه نیروهای وفادار به انقلاب ایران به سر نوشت توده‌های میلیونی این سرزمین ایست که به هوش باشند و در این جدال برخاسته از ارتجاع نوری که بریده سودای بهره‌گیری از پانکهای رقیب - جناح واژگون شده در هیئت حاکمه - را در سر می‌پروراند به همه اقبای حال و آینده بنگرند، به همه اقبای ایران بعد از قیام، به ابعاد فقر و جپل و محرومیتی که به همان چند و چون دیروز فی‌الواقع بسیار عادلانه و برابر نصیب زحمتکشان و فوجهای میلیونی محرومان این سرزمین شده است و اینک در چهارچوب قوانین فرمایشی حتی، مشخص و مسجل می‌شود....

واقعیت اینست که از فردای انقلاب یهین گروه جدید حاکمه بر آن شد که هر چه زودتر تسمه‌های گسسته و شل‌شده دجریان قیام را مرمت کند و تا دیر نشده باصطلاح ابپاک‌به روی جنبش‌رهای بخش مردم، به جبهه مبارزه برضد ارتجاع و امپریالیزم بریزد و از همه‌سو بران بتازد. چنین بود که از همان فردای انقلاب به سیاست سرنیزه و اعمال زور، تفتیش عقاید، تعقیب و آزار و قتل و کشتار مردم آزادخواه روی آورد.

گروه مسلط سیاسی برای وصول به هدفهای خود قبل از همه نیاز به آنداشت که از یکسو مقاصد خود را از دیدگان مردم پنهان کند و از سوی دیگر باتوسل به دروغ و قلب‌حقایق،

- بعد از شاه اینک نوبت همه است مگر مردم
  - از همان فردای انقلاب سیاست سرنیزه و اعمال زور آغاز شد
  - برای ضد انقلاب مفری بهتر از سانسور نیست
- از تجاع نورسته مسلط شده است

و سید محمد

و نیز در چنین وضعی است که از همه‌سو حتی از سوی آن گروه اندک روحانیت مترقی که تیه و محظور و حجاب، عملا از موضع مبارزه خارجشان کرده‌است؛ اسلام‌آمده‌ال خود را در جنگ استبداد می‌بیند و کارشان به نده‌وزاری و احساسی گناه می‌کشد.

حال و روز کسانی همچون گل‌زاده و سید احمد خمینی و چندین دیگر از خیل این روحانیون عینا همین است، همین بود که سید احمد خمینی زبان به اعتراض می‌گشاید و می‌گوید... اگر بنا بود «زور» کار کند، هنوز محمدرضا، شاه بود. حال و روز طاقانی عینا همین بود، همین بود که در اوج یورش ارتجاع و تحکیم موفقیت استبداد در تمامی روابط سیاسی و اجتماعی حکومت، در ۲۴ مرداد ۵۸ به درد و اندوه می‌گوید: «اگر محیط کنونی به همین وضع پیش برود، مستبدین مسلط میشوند، می‌خواهم گریه کنم بحال ملت‌ای که یگانگیش تبدیل به خصومت، و جبهه‌گیری می‌شود... با هم اسلام یکدیگر را نکوبید و تفتیش عقاید نکنید». و سرانجام دیدیم که سلطه استبداد، چه بر این رهبر بزرگ اجتماعی و مذهبی آورد، چگونه افسردگی‌های یایی او زیر تاثیر اخبار و حوادث انباشته از نپکاری ارتجاع مسلط، کارش را بیرنگ کشاند و چگونه این فاجعه ملی، میلیونها ایرانی را تگران و سگوار کرد... بدینگونه بود که گردونه ارتجاع به حرکت درآمد بود و آن هیاهوی گوش‌خراش شبانه‌روزی، برضد ارتجاع و امپریالیسم، و کشاندن حتی توده‌های میلیونی به خیابانها و تظاهرات برضد امریکا و استبداد، گوئی برای دهر کجی به نیاز اساسی زحمتکشان، به آزادی انقلابی، به تغییرات بنیادی بر زمینه اقتصاد و سیاست و فرهنگ بود و گوئی که آن هیاهوی عظیم پایان‌ناپذیر برای هم کردن اصل مطلب، ضرورت داشت.

و آن هیاهوی سرگیجه‌آور ضد امپریالیستی البته در شعار و سخن - و هم‌آهنگ آن سرکوب‌ی‌رحمانه و همه‌جانبه‌ی مواضع نیروهای ضد امپریالیست که خود عینیت داشتند و آماده زبندگی و بالندگی، برآستی چه معنایی می‌توانست داشته باشد و به هر تقدیر، آیا جز این

ایران

امور جامعه را به توده مردم مشتبه کند و به عوام‌فریبی ابعاد هر چه بیشتر بدهد و امام‌محترنین وسیله برای وصول باین دو مقصود چیزی جز سانسور، نبود. سانسور به معنای جلوگیری از تفسیر آزادانه، آزادی بیان و قلم، آزادی مصلحت‌اندیشی برای انقلابی که با وجود آن همه جانفشانی و قربانی ملت‌کشند و بی‌سرانجام بود، برای چنان مقصودی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. با این زمینه بود که سانسور این «خطرناکترین خطرهای جنگش را در همه شئون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همچون سرطان فرورد و برای ضدانقلاب مفر و مجالی بهتر از اینهم ممکن نبود.

زیر پوشش سانسور، بمعنای کامل کلمه، گردونه حکومت به حرکت درآمد بود. زیر پوشش سانسور از همه‌سو و همه‌جا، صدای هل‌مین مبارز ارتجاع بگوش می‌رسید.

تسلط تام و تمام بر دستگام‌راد یوتولویز یون و «پاکسازی» این سازمان، تسلط تام و تمام بر مطبوعات و «پاکسازی» آن، سرهم کردن لایحه ارتجاعی مطبوعات، یورش به روزنامه‌ها و توقیف عده‌ای از نویسندگان جرأید و بیکار کردن گروه کثیر دیگر، تعطیل تمام جرأید مستقل، سرکوب نیروهای مترقی، یورش به دانشگاهها و مراکز سیاسی، آزادی عمل اوباش و حتی تأیید علنی آنها در حمله به «میتنگ‌ها، مراکز فرهنگی و اجتماعات سیاسی، ضرب و جرح و قتل و کشتار بیرحمانه و بی‌سابقه مردم محروم و حق‌طلب، بویژه در مناطق کرد و ترکمن و عرب و بلوچ که گناه نابخشودنی‌شان طرح‌خواهشهای بسیار پدید می‌آید و ابتدایی بود و خلع سلاح نیروهای انقلابی مسلح که به وقت خود برج و پاروی نظامی دستخده شاه و سسواک و ارض استعماری را در هم کوفته بودند، و انگاه یورش به مراکز این سازمانها و شکار جان‌انوردیه افراد آن، به منظور توقیف و آزار و شکنجه و حتی سربزه نیست فردسان. همه و همه نشان دهنده این واقعیت بود که غول استبداد جدید سر برآورده است و جلالتش از ازاله حاکمیت شاه امپریالیستی و دستگاه تفتیش و شکنجه او، حتی از حیث محتوا بسرعت در حال پرشدن است و در ابعاد اساسی، حتی پر شده است.



بود که بخشی گسترده از برنامه‌ها و مقرری‌های جناحی از هیت حاکمه، در چهارچوب چنین صحنه-پردازی‌هایی امکان عمل و اجرا می‌یافت؟ چنین بود که طبقه کارگر انقلابی در عین اینکه مورد خشم و نفرت پنهان و آشکار گروه حاکمه بود از طریق بازی با الفاظ به ریشخند گرفته شده بود و آنجا که این «خلق مستضعف» با زحد مصلحت‌دید گروه حاکمه فراتر می‌گذاشت و سخن از حقوق سیاسی و اقتصادی خود می‌گفت و سرعت بدل به ملحد و منافق و ضد انقلاب و حتی عامل امپریالیسم و صیونیسم میشد و عنداللزوم به گناه محاربه با امام و دین مبین اسلام و دولت مکتف شرعی و فی الواقع ضد در صد ملی و مردمی باید بسزای اعمال خود میرسید. چنین بود که گردونه جدید حکومت به سرش درآمده بود و بعد از شاه اینک نوبت همه بود، الا مردم.

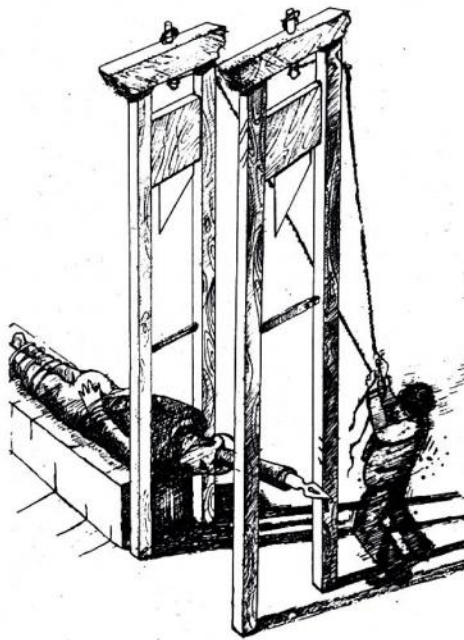
در آغاز جنبش توفان آسای مردم و تا پیش از آنکه این گروه کذایی حکومت برخر مراد سوار شود یکی از قول‌های مکرر، آزادی عقیده و آزادی مذهب و مسلک بود و اطمینان اینکه از دیکتاتوری مذهبی هرگز خبری نخواهد شد. اما با توجه به اوضاع و احوال کنونی تنها به چشم نایبنا و مغز غلیل می‌توان به چنین ادعایی صحنه گذاشت. آن قانون اساسی ارتجاعی در مورد طبقه کارگر، مالکیت، زنان، اقلیت‌های ملی و مذهبی، مطبوعات، و حکومت فطلمه دین در نکته پنهانی مصوبت روحیت‌های اوضاع منسحب، اگر دیکتاتوری ارتجاع، بورژوازی و دیکتاتوری مذهبی نیست پس چیست؟ قضیه چندان شور است که حتی آقای بنی‌صدر که خود از منادیان و متفکران این حکومت است در یکی از جلسات پایانی مجلس خبرگان‌الیه می‌گوید: «بندرتیج که جلو می‌رویم نوعی استبداد قدم به قدم در قانون اساسی پیشروی می‌کند. بیست آقای بنی‌صدر پیرامون اصل ۴۶، آزادی احزاب و جمعیتها بود:

«احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده، آزادند مشروط بر اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت‌ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند و هیچکس را نمیتوان از شرکت در آنها منع کرد و یا شرکت در آنها مجبور ساخت.»

آقای بنی‌صدر که باین قانون ارتجاعی (که عیناً به صوب نهای رسید) معترض است و به عنوان مخالف می‌گوید: «چندی پیش گفتم که در اینجا طرف‌فکر یونانی حاکم است گفتند این حرف‌ها تکرار نکنید. من ناچار تکرار می‌کنم. قبل از انقلاب گفته‌شد احزاب آزاد است، هر حزبی. اما الان .... و در این قانون....؟

گردونه ارتجاع به راستی بحرکت درآمده بود و زمان تا زمان توش و توان بیشتر می‌گرفت و غوغای برخاسته از حکومت خودکامگان چندان بود که دیگر سخن روحانیت مترقی و حتی معتدل به گوش کسی نمی‌رسید و در این‌ها هو بگذاز گلزاده‌ها، طالان‌ها هر چه دل تنگشان می‌خواهد بگویند، بگذار سیداحمد خمینی هوار بکنند: عرصه بسرمد تنگ نکند....

اینان



شلاق و تازیانه کاری را حل نمی‌کند. کما اینکه شکنجه‌های ساواک کاری را حل نکرد... امام خرج کسی حتی دولت هم نباید بشود.... مسلمانی در تلفظ صحیح و الفصاحین نیست.... تا دیروز رئیس کلاتری شاهنشاهی میگرفت و میزد امروز رئیس کلاتری جمهوری اسلامی میگردد و میزند.

بدین قرار بود که آنها از آسیا فرو می‌ریخت و جز این‌هم انتظار نبرفت و انتظار نبرود چرا که امور اساسی بدست کسانی همانند قبط‌زاده و چمران، امیرانظام و از این قبیل قبضه شده‌است و در این وضع دیگر از خواهش و عجز و لایه مسلمانان معتمد و مبارز درحاشیه یا متن حکومت چه کاری ساخته است؟ چه سودی دارد که مثلاً احمدزاده استاندار خراسان در تأیید گفته‌های فرزند خمینی بگوید: «بنام امام خیانت میشود... بنام امام خیانت نکند... امروز سخن از ضدانقلاب در کردستان میشود من می‌گویم دشمن انقلاب امپریالیسم و صیونیسم و پایگاه اصلی آنها باهر نام و نشان است... انقلاب فرهنگ انقلابی می‌خواهد، چرا

جامه و مردم را درابام میگذاریم دین اسلام دین قسط و برابری است، یعنی چه؟ الان چکار کنیم؟ آن ریسمان محکم که مردم بایندستان را بان بگیرند کدام است، مگر نشینند که در مجلس خبرگان دکتر غفوری گفت: «الان در مجلس دوتا اسلام وجود دارد».

احمدزاده در بحث پیرامون نقش رهبری و وظیفه توده مردم در رابطه با رهبریتگرانی عمیق خود را بر زبان می‌آورد و خوش‌باورانه می‌گوید که باید امام را از محاصره بورژوازی لیبرال نجات داد وی بی‌آنکه قدرت نفوذ و مکانیسم عمل بورژوازی را در رهبری ببیند، خوش‌باورانه به توده مردم پیشنهاد می‌کند که: «باید دست‌تکار شوند و حلقه محاصره را بشکنند و مرکز رهبری را بتخود ملحق نمایند».

روزنامه اطلاعات در دوم مه‌ماه ۵۸ در سرمقاله بجای خود تحت عنوان: پس رافت اسلامی کجاست مینویسد:

دوشب قبل پیش‌چشم مردم ایران در حضور همه خانواده‌ها زن و مرد جوانی را شلاق زدند گویا گناهشان يك لحظه هوسرانی بوده است گمان می‌رود که تأثیر نامطلوب این نمایش پیش از «زنجاری» است که اجرا کنندگان نمایش انتظار داشتند... و آنگاه از قول پسر امام می‌گوید: «معلول فساد را مجازات نکند شامل فساد را نابود کند، معلول خود بخود رخت برمی‌بندد و این حرف تازه‌ای نیست اما حرف درستی است....»

لازم است گفته شود که از دید محافل اجتماعی حتی از همان نخستین روزهای زمامداری، فساد و انحطاط يك اقلیت خودکامی کهنه‌گرای بیگانه با آزادی و ترقی‌خواهی، محتوم بنظر می‌آمد اما اینکه باین شتاب دست‌های حکومت با اصطلاح روش‌دور و دروغ و ربا و تزویر به رخت حدی رواج یابد و حاکمیت ترور و سانور در چنین ابعادی خودنمایی کند، به‌چوچه فایر تصور نبود.

حکومت بر راستی خیلی زودتر از حد تصور برای پیشبرد نظرات خود به قانون زور و دروغ و سانور توسل کرد و کار خیلی بیشتر از حد تصور حتی بدینان به دیکتاتوری مذهب و خودکامگی عناصر خودمختار و گروه‌های فشار حزب‌اللهی کشید.

پرسش دامنگیر مردم اینک این است که این حکام رنگ و وارنگ که غالباً تاهمین دیروز دعاگوی ظل‌الله بوده‌اند و هرگز اهل اندیشه و درد مردم نبوده‌اند و نه اهل کار و مشقت‌امرار معاش، آیا همان‌ها بودند که دریاده کردن فرهنگ آزادی، برابری، شجاعت و عدالت موعود اسلامی در آغاز جنبش میلیونی مردم برضد شاه و امریکا، می‌یابد به مبارزه ضد ارتجاعی و ضد استعماری توده مردم‌اصالت بدهند و شرافتمندانه جوابگوی ملت باشند؟

و اینان، با توجه به درایت و شجاعت فردی و گروهی‌شان و کارنامه این چندین و چندماه سرنوشته زجمتکشان ایران، که در دست‌دارند، آیا همان‌ها بودند که دست‌آوردهای انقلاب خوین مردم باید بدست آنها حراست و بارورشود؟

# می ترسند نام‌های انقلابی دریادها

## زندگی اشرف

پس از قیام و آشکار شدن مواضع رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق در مورد مبارزه مسلحانه و بدنبال آن، مواضع کنونی این سازمان، اشرف دهقانی به‌راه دیگر هواداران مبارزه مسلحانه و ادامه‌دهندگان بیشتر و اندیشه پایه‌گذاران سازمان، از سازمان‌فدائیان جدا شده و با نام اولیه سازمان چریک‌های فدایی خلق به فعالیت خود ادامه داد.

سخنرانی اشرف دهقانی، بنسبیت ۱۹ بهمن ۴۹ در «مهاباد» اهمیت مضاعف دارد. از طرفی، نخستین باری است که این چهره سرشناس جنبش کمونیستی و مبارزه انقلابی در مجامع عمومی ظاهر می‌شود و کاتش بسیاری از دیرآمدگان که از همان آغاز کرسی‌های خطابه را تسخیر کرده‌اند، چنین بودند، و از طرف دیگر، انتخاب «مهاباد» بعنوان محل سخنرانی ابعادی فراتر از یک حدمکانی دارد چرا که کردستان، اکنون میاری برای شناخت سیاست‌ها، مواضع و صف‌کشی نیروها است.

ناگفته نماند که نظریات اشرف دهقانی لزوماً نظر مجله نیست، بلکه مجله وظیفه خود می‌داند که نظریات گوناگون را تا حد ممکن منعکس کند. همچنین چاپ کامل سخنرانی بمثل که آشکار است برای ما ممکن نبود و از این جهت متأسفیم.

حسین رهرو

چریک فدایی خلق، اشرف دهقانی برای آنان که به مبارزه خلق ما دلستانند، تنها نام رزمنده‌های قهرمان از سلاله فدائیان خلق و مبارزان سال‌های سیاه دیکتاتوری شاه نیست بلکه یادآور مبارزه مسلحانه و جنبش نوین انقلابی ایران است که با تدوین تئوری انقلابی سازماندهی حرکت انقلابی تاریکترین ابعاد تاریخی ملت مارا با روشن‌ترین چشم‌اندازها پیوند داد.

اشرف دهقانی تنها بازمانده نسل پایه‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق است که دهسال مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری راپشت سر دارد.

اشرف دهقانی فعالیت پی‌گیر و انقلابی خود را با محفل «مسئله‌تک» و براد شیدیش، «پروژه دهقانی» از سال‌های ۴۴ به بعد آغاز کرد و تنها بازمانده‌ی پایه‌گذاران اولیه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق است. ماجرای دستگیری و مقاومت انقلابی اشرف دهقانی و فرار او از زندان، یکی از مهم‌ترین و حماسی‌ترین ماجراهای انقلاب ایران است. در تمام سال‌های پس از ۴۹، اشرف دهقانی بعنوان عضو چریک‌های فدایی خلق به مبارزات خود ادامه داده است.

با کلام کلام به‌این همه شور و علاقه‌ی شما صلح دم، اصولاً به‌کمات نمی‌توان این کار را کرد... من خوب می‌دانم که این همه محبت و مهر و مهربانی استقبال از من، بلکه برای ارج کذاری به مصداق انقلابی به‌میرزا فتالی و خست‌کننده‌ی زیری در مبارزه است. پس این محبت شما خنثی نمی‌گردد. فدایی خلق باد.

نه سال پیش در چنین روزی رفقای رزمنده‌ی ما فریاد آزادیخواهی خود را با خروش مسلسل به گوش خلق رساندند و امروز من می‌توانم بی‌واسطه و رویاروی شما سخن بگویم. امروز، شهیدای لیست‌ده‌حاصل تلاش‌های خود را ببینند، شهیدای ما نبودند ما ببینند که خلق‌های دنیای ایران در ۴۱ و ۴۲ بهمن قیام کرد و ندانی که آنها از جنگ‌های سیاه‌کل فریاد می‌زدند در فریاد توده‌ی خلق ما طنین افکند که «تپا ره رهش، جنگ مسلحانه» توده‌های که فریاد می‌زدند «ارتش خلقی به‌ما می‌کنیم» مین خود را رها می‌کنیم. در راه پیروزی خلق خون‌شهادت فدایی‌ها خون هفتاد هزار شهید مبین دردم آمیخته شد و ۴۱ بهمن ۵۸ یا ۱۹ بهمن ۴۹ پیوند خورد. رفقا! ما که در ۱۹ بهمن ۴۹ حماسه‌ی سیاه‌کل را آفریدند از صمیم‌ترین و صادق‌ترین یاران خلق و پاک‌ترین رهروان راه آزادی بودند آنها برای هموار کردن راه مبارزه، راه پیروزی، جان باختند. اگر شهیدای درمیان نیستند. داغ آنها بر دل ما نشسته است داغی که گل می‌دهد و به جنگل سینه تبدیل می‌شود.....

۱۹ بهمن سالروز آغاز مبارزه مسلحانه در ایران است. در چنین روزی رفقای ما، «چریک‌های فدایی خلق» با حمله به پاسگاه سیاه‌کل، به دشمن اصلی خلق، یعنی امپریالیسم و توکو دست‌نشانده‌اش شاه خائن اعلام جنگ کردند و از آن‌روز تاکنون ۹ سال گذشته است. رفقای ما اعتقاد داشتند که سلطه امپریالیسم فقط با مبارزه مسلحانه می‌توان برانداخت از دیدگاه چریک‌های فدایی خلق برای دستیابی به ایرانی آزاد و آباد برای رسیدن به ایرانی دموکراتیک، به ایرانی که مردم خود سرنوشته خویش را بدست داشته باشند تنها راه مبارزه مسلحانه است. و این حکم را تاریخ ثابت کرده است..... رفقای ما نیز با این اعتقاد و با در نظر داشتن بسیاری از مسائل دیگر که جای طرح آن اینجا نیست مبارزه‌ی مسلحانه را در ایران آغاز کردند و شما می‌دانید که... در آن شرایط بسیار خفقان‌آور که مبارزه مسلحانه آغاز شد... هر گوله اعتراض توده‌ها در لطفه خفه می‌شد در آن شرایط، جریان‌هایی که ادعای رهبری خلق را داشتند بدلیل آنکه راه مبارزه

\* اعتماد به‌هیات‌حاکمه در میان توده‌ی مردم بسیار کم است.

\* ۱۹ بهمن ۴۹ یا ۲۱ بهمن ۵۸ پیوند خوده است

\* می‌ترسند که نام‌های انقلابی دریاد توده‌ها بماند

\* انقلابیون شهید اگر چه در میان مانع‌اند راهشان زنده است

مردم اعتماد خود را به هر نوع رهبری از دست داده و از مبارزه سرخورده شده‌بودند. اما انقلابیون مسلح، چریک فدایی خلق و مجاهدین خلق، این اوضاع را تفسیر دادند. رفقای ما با نثار خون خود و با نشان دادن صداقت و ایمان انقلابی خود ثابت کردند که خائنان بدروغ نام خود را کمولیت نپا‌ده‌اند چرا که کمولیت‌های واقعی همواره

را می‌دانستند، نتوانسته‌بودند بر اعتلا و اوج‌گیری جنبش توده‌ها تأثیر بگذارند و حزب توده که تا آن زمان برجسته‌ی جنبش تسلط داشت بعزت بیش از انحرافی و سیاست‌های سازشکارانه و بدلیل آنکه به‌مرز و منافع مردم ما و در راس آن، طبقه کارگر خیانت کرده بود، ضربات شدیدی بر جنبش ضدامپریالیستی خلق ما زده بود. اکثریت



# بماند.



رشد سیاسی مردم به حدی رسیده که سازمانهای سیاسی عقب‌تر از آنها هستند.

آماده هر گونه جانبازی و فداکاری در راه خلق خویش اند. شما دیدید که پس از يك دوران طولانی مبارزه مسلحانه، توده‌های عظیم مردم از سازمان ما پشتیبانی کردند. شما دیدید که توده‌ها چگونه به سازمان ما روی آوردند و این همه نتیجهی زحمات رفقای شهید ما بود. شما دیدید هنگامی که مردم با یورش مزدوران شاه مواجه می‌شدند، می‌گفتند «چریک‌ها کجا شد» و این نشان می‌داد که مردم پیشاهنگان واقعی خود را شناخته و به آنها اعتماد پیدا کرده‌اند...

ولی متأسفانه باید بگویم سازمانی که با خون پرورده شد خانه‌ای که با خون دل رفقای شهید ما برافکنده شد، مدت زمانی است که به «هاگانه» فرصت‌طلبان بدل شده است و آنها در همان راهی گام می‌نهند که توده‌ای‌ها پیش از این رفته‌اند. آنها آگاهانه و عمدتاً می‌خواهند سیاست‌ها و اهداف انحرافی خود را زیر پوشش نام پرستار فدایی‌ها پیش ببرند. آنها که در عین حال تمام کوشش‌شان برای «زین بردن» تغییر چریک‌های فدایی جهت گرفته است، هنوز هم از این نام دست بر نمی‌دارند. من نمی‌خواهم وارد جزئیات بشوم، اما فقط یک مورد را می‌گویم. شما می‌دانید که من یکی از اعضای چریک‌های فدایی خلق ایران هستم. لذا هم‌دشمن و هم «این فرصت‌طلبان سوسیالیست» موضوع را طور دیگری جلوه دهند. آنها نمی‌خواهند بوجود چریک‌های فدایی خلق اعتراض کنند، بلکه می‌خواهند مدام تکرار می‌کنند. شما دیدید که آنها در همین گردستن چگونه «آبروی» فدایی‌ها می‌زنند و چون شهیدای يك پخته‌ی ما را بپدر می‌دهند. در اوایل قیام مردم دلیر کردستان با شور و هیجان پایتخت به سازمان ما روی آوردند و از آن بدین حمایت کردند. مسأله‌ی نگذشت که مردم متوجه شدند که اینجا همان چریک‌های فدایی خلق نیستند. آری کسانی که نام سازمان ما را غضب کرده‌اند، در شرایطی که مردم کرد از زن و بچه بیرون و جوانان زیر حمله توپ و تانک‌های دشمن بودند، به جای آنکه امکانات سازمان را برای کمک و یاری به خلق کرد بکار گیرند به رفتاری کجدار و مریز دست زدند و کور را به چایی رساندند که اکنون سازمان در کردستان، پایگاه‌های خود را از دست می‌دهد... پس حال هشدار می‌دهم کسانی که به دروغ «فدایی» را بر خود نهاده‌اند یا چریک فدایی خلق یکی بگیریم... دشمن حتی از نام فدایی واقعی می‌ترسد، دیدید که وقتی مردم با کمرها به هم گسرخ خواندند، آنها بلافاصله همان «زکرا» (الله) نامگذاری کردند. وقتی مردم یک خیابان کوچک را خیابان فدایی خوانند آنها

بپرسند مگر راه آنها چه بود؟ مگر انقلاب تمام نشده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید دید چه طبعی در انقلاب شرکت داشتند و آیا اینها به خواست‌های خود رسیده‌اند؟ در انقلاب ما توده‌های مردم و زحمتکشان، کارگران و... شرکت داشتند حتی هنگامی که حاکمین جدید از سر ما به داران فراری خواستند که دوباره برگردند، و سرمایه‌گذاران کنند کارگران را با همان وضع سابق استعمار کنند کارگران به مبارزه ادامه دادند. سرمایه‌داران فراری پس از انقلاب و در پاسخ به دعوت دولت

نام آنها به «دهکده» تغییر دادند و این وحشت از ماهیت طبقاتی آنها برمی‌خیزد. آنها می‌ترسند که نامهای انقلابی درید توده‌ها بماند. اما این نیز حماقت آنها را نشان می‌دهد. آنها فکر می‌کنند که با این کارهای خود می‌توانند خطرات انقلابیون را از ذهن توده‌ها دور کنند، نه آنها نمی‌توانند هیچکس نمی‌تواند این کار را بکند، چرا که انقلابیون شهید، اگرچه در میان ما نیستند اما در استان زنده است. ما چریک‌های فدایی خلق چون گذشته راه آنها را ادامه خواهیم داد. ممکن است بعضی‌ها





وقت گفتند کارگران بیزرو شده‌اند و دیگر نمی‌شود با اینها کار کرد فراموش نکرده‌اید که در اعتصاب کارگران قبرمانفت علیه رژیم شاه، وقتی آنها باوساطت یازرگان باردیگر تویسترا شروع کردند در قطعنامه خود مذاکره شدند هرکس به حکومت می‌رسد، باید طبقه کارگر را در نظر داشته باشد و اعلام کردند که نماینده کارگران باید در شورای انقلاب حضور داشته باشد. آیا اکنون نماینده واقعی کارگران در شورای انقلاب حضور دارد؟ کارگران در انقلاب شرکت کردند تا وضع بهتری پیدا کنند اگر ما نزدیک به سه میلیون بیکار داریم و در حالیکه از هر اکون مثل رژیم سابق حقوق‌های پنجاه هزار تومانی به سرسپردگان پرداخت می‌شود و کارگران ما را برای تأمین بیمه بیکاری سرس می‌درانند. کارگران در انقلاب شرکت کردند که از روند شرایط خفقان‌آور گذشته رها شوند. این‌ها آمدند و گفتند همه باید به میزان سابق کار کنید و صدماتان در نماند، اگر اعتراض نکنید بنام ضد انقلاب شما را خفه خواهیم کرد کارگران ما به هیچ‌یک از خواسته‌های خود نرسیدند، یکی در ماه پیش کارگری می‌گفت: ده وقت برای رسیدگی به خواسته‌هایمان رجوع می‌کنیم می‌گویند «صبر داشته باشید، تحت بررسی است» هشت ماه است می‌رویم و خواسته‌هایمان را می‌گویند «تحت بررسی است» چطور می‌تواند در جهت کردستان پلاصله رسیدگی و بررسی نماید انعام دادند اما وضع کارگران هوزهم تحت بررسی است، البته امروز عده‌ای از کارگران صبر و انتظار راپیشه کرده‌اند و فکر می‌کنند در آینده وضع بهتر خواهد شد، اما بنظر من چنین نیست.....

توده‌های فقیر شهری خرده‌فروشان و بطور کلی تمام توده‌های خلقی ما با مشکل‌ترین مسایله یعنی تورم و گرانی، نداشتن مسکن روبه‌رو هستند. هر مسایستی که دولت در مورد مسکن پیش گرفته است صرفاً به پیچیده‌تر شدن وضع انجامیده است. در حالی که این همه خانه‌های خالی وجود دارد که متعلق به سرمایه‌داران فراری و گردن کلفت‌هایی است که صاحب شهرک‌ها هستند، مردم هوز از نداشتن خانه مناسب رنج می‌برند. تورم و گرانی بیداد می‌کنند و عوارض گوناگون نیز حتی کمتر نشده است. آمدند و گفتند پول آب و برق دوران مبارزه‌دراهم باید بپردازید..... در مورد دوست‌نشان مگر اینها که ازده می‌آمدند شهر و در نظرات شرکت می‌کردند، چه انتظاری داشتند جز آنکه دولت دست تعدی دست‌گام‌های دولتی را کوتاه کند، اصلاحات ارضی واقعی انجام بگیرد در بانک‌ها کسب شود... و این همه خون که ریخته شد چه نتیجه‌ای داد؟..... پس انقلاب تمام نشده است.....

از وقتی حاکمان جدید آمدند عده‌ای آدم‌های مشکوک و شناخته شده نیز در حکومت شرکت کردند.....

مسایه خلق‌ها حل نشده است... و مبارزه‌ی

با امپریالیسم، تنها اشغال سفارت آمریکا نیست مبارزه ضد امپریالیستی، یعنی اینکه خواست‌های مردم تحقق یابد، مثلاً مواد غذایی کشور ما از آمریکا وارد می‌شود اگر اینها واقماً می‌خواهند با امپریالیسم مبارزه کنند باید بایک اصلاحات ارضی واقعی زمین‌های کشاورزی را از دست زمیندارهای بزرگ در آورند و به دهقانان بستانند، و خود نیز به دهقانان کمک می‌کنند در این صورت سطح تولید بالا می‌رود و ما دیگر محتاج آمریکا نمی‌شویم.....

سیستم سرمایه‌داری وابسته گرفتار بن‌بستی است که حل شدنی نیست، و چون مبارزات مردم رشد کرده‌است، اختلافات نیز رشد کرده‌است... تا وقتی که کارگران دهقانان و تمام توده‌های ستم‌کش خلق به خواسته‌های خود نرسند، تا زمانی که روابط کشور ما با کشورهای امپریالیستی از بیخ و بن دگرگون نشود تا زمانی که مناسبات درونی کشور ما از اساس تغییر نکنند..... نمی‌توانیم بگویم انقلاب به پیروزی رسیده‌است.

ما می‌گوئیم راه چریک‌های فدائی خلق را ادامه خواهیم داد این راه بسیار روشن است، راهی است که رفقای شهید ما از جنگ‌های سیاهکل آغاز کردند... و تا زمانی که نفوذ امپریالیسم ریشه‌کن نشده است این راه ادامه خواهد یافت و اگر شرایط تغییر یافته است ما نیز از نظر تاکتیک‌های مبارزه تغییر خواهیم کرد اگر تا دیروز به این دلیل دست به سلاح می‌بردیم که مردم را به مبارزه بکشانیم و راه مبارزه را به آنها نشان دهیم امروز که توده‌ها با خواسته‌اند راه چریک‌های فدائی خلق چنین است:

در جاهایی که مردم به مبارزه مسلحانه برخاسته‌اند، آن مبارزات را سازمان داده و به پیش بریم و در جاهایی که مردم با فاش‌گری همه‌جانبه و با استفاده مبارزات مردم آنها را سازمان دهیم و به آنها نشان دهیم که راه مبارزه همان است که خلق دارد که دلبسته بدان دست باز کرده‌اند، و ناراین شعار ما چنین است پیش بسوی سازمان‌دهی مسلح توده‌ها.....



## آقای حسین فروزان (اهواز)

دوست عزیز، مقاله‌ی شما در مورد فیلم فزوه هنگامی بدست ما رسیده است که مدتها از نمایش فیلم در تهران می‌گذرد. اجازه بدهید به نکته‌ای اشاره کنم - با تکیه بر محتوای نوشته‌ی شما - این که، مقاله‌ی سیاسی، با نقد فیلم تفاوت‌هایی دارد. تحلیل سیاسی - اجتماعی باشناخت خاستگاه و نقش طبقاتی بازیگر پختن از یک نقد فیلم خوب آگاهانده است. مغولات دیگری هم در کارست که شما آنها را نادیده گرفته‌اید. تحلیلی که از دل‌پن‌ها و نقش آنها کرده‌اید، بسیار خوب است، اما تنها از این زاویه نمی‌شود به فیلم نگریست. تازه ماهیت فیلم، کلی جای بحث دارد...

در مورد شعر، منتظر آثار بهتری از شما هستیم.

اما در مورد آهوان، حواله‌ی پول به دستمان رسیده است و ما هم مدت‌هاست مجلات را برایتان فرستاده‌ایم، اما اگر نرسیده، این دیگر بگردن پست است. بهر تقدیر ما را خیر کنید تا از خجالت شما درآئیم. به انتظار آثار بهتر و همکاری بیشتر شما هستیم.

## آقای فرزین فخر یاسری (لنگرود)

از محبتی که بما دارید، بسیار سپاسگزاریم. کوشش می‌کنیم تا مجله هرچه بیشتر مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد. این که بتواند یک خواننده وظیفه‌ی خود را دانسته‌اید که با فرستادن آثاری در این امر بما کمک کنید، پیش از هر چیز دیگری مایه خوشحالی ماست. لطف و همکاری خوانندگان در همین چند شماره سبب دلگرمی بسیاری برای ما بوده است. طرح‌ها و شعرهایی که فرستاده‌اید، کار و مطالعه‌ی بیشتری را می‌طلبند. همان‌طور که نوشته‌اید، در آغاز راه هستید، و این راهی است، که نیازمند مطالعه، شناخت و سخت‌کوشی است. بهر حال موفقیت شما را خواهیم امید که مجله‌ی ایران در این راه بتواند کمک کوچکی برای شما باشد. در انتظار همکاری بیشتر شما هستیم. این هم پاره‌ای از شعر شما:

به کارگر

.....  
دست من، دست تو را می‌بلبد  
آن زمان که درد  
نغیر می‌گردد  
میان ما  
و تو که عشق می‌شوی تا ابد در دل زمین.

## خاتم مینا بشر فر (رشد)

نوشته‌اید: «امیدوارم بتوانید با پشتکار شایان بکار خود ادامه دهید و همواره در این لحظات حساس و تاریخ‌ساز حداقل شناخت‌ریوی بشنید که بتوانید مسائل ناگفتنی را با تمام مشکلاتی که در سر راه شما قرار دارد، بیان کنید و تمام خلقها پشتیبان و حامی شما و مطبوعات آزاد هستند...»

دوست عزیز ما هم جز این هدف دیگری نداریم و کوشش می‌کنیم تا هر شماره بر بار فرهنگی - سیاسی مجله‌ی ایران بیافزاییم. نوشته‌اید، مجله در همان زمان پخش در رشت نایاب می‌شود. سسپیه رشت را از این شماره افزایش دادیم و امیدواریم کافی باشد، اگر باز هم کمیبودی وجود داشت، ما را مطلع کنید. شماره‌ی ۲ مجله را هم برایتان فرستادیم تا دوره‌ی شما کامل باشد. ما هم خواهان پیروزی شما هستیم.

در باب نقاشی و طراحی  
نوشته‌ی ویلیام مورس هانت  
به ترجمه‌ی کامبیز تهرانی  
بزودی منتشر می‌شود.

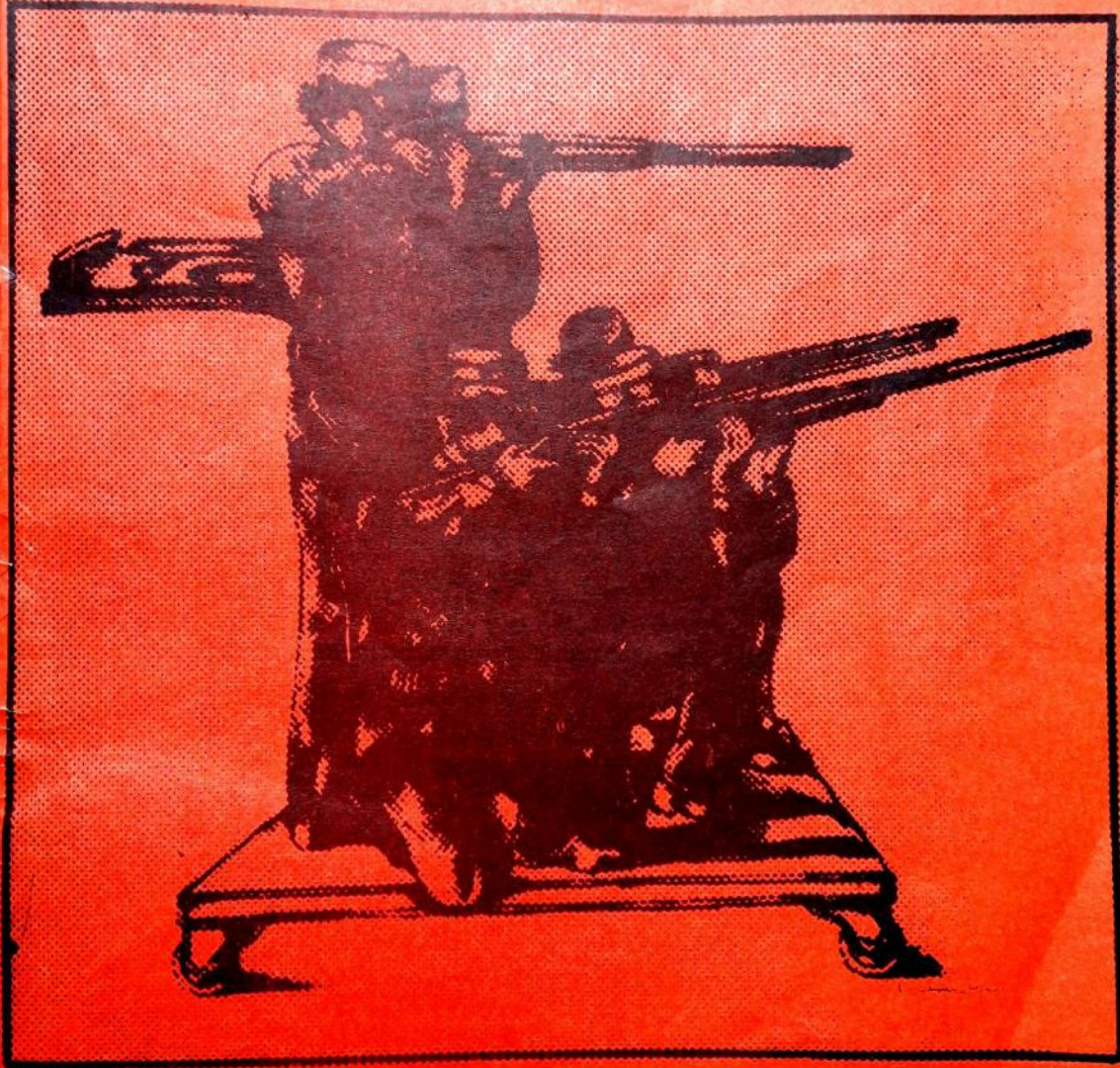
## کتاب زمان منتشر کرده است



«ناشرانی که مایل به آگاهی آثار خود هستند، می‌توانند با دفتر مجله تماس گرفته و از تخفیف فرهنگی بهره مند شوند.»

مجموعه‌ی شعر	۴۰ ریال	محمد حقوقی	گریزهای ناگزیر
مجموعه‌ی شعر	۹۰ "	محمد حقوقی	باشب، بازخم، باگرگ
مجموعه‌ی شعر	۱۹۰ "	عباس صادقی "پدرام"	عزل خون
مجموعه داستان	۲۲۵ "	محمد کلیاسی	سرباز کوچک
داستان	۳۵۰ "	هرمز شهدادی	شب هول
داستان	۲۲۰ "	قاسم هاشمی نژاد	فیل در تاریکی
نمایشنامه	۱۷۵ "	اکبر رادی	هاملت باسالاد فصل
مجموعه‌ی مقاله	۳۰۰ "	محمود روح الامینی	مبانی انسان‌شناسی
مجموعه‌ی مقاله	؟ "	رضا براهنی	در انقلاب ایران
مجموعه‌ی مقاله	۱۸۰ "	ابوالحسن نجفی	درباره نمایش
نمایشنامه	۳۶۰ "	ابوالحسن نجفی	شیطان و خدا
نمایشنامه	۱۲۵ "	محمود رهبر - نمایشنامه	خاطره دو دوشنبه
اعظم خاتم			
مجموعه‌ی داستان	۳۲۰ "	رضاسید حسینی	برگزیده داستان‌های امروز
جلال خروشاهی			هشت گناه بزرگ
دکتر محمود بهزاد	۲۲۰ "	نژاد لورتنس	انسان متعدن
دکتر فرامرز بهزاد			





دي یتال کننده نشریه : نینا پویان